بسال طلوع عشرت قرین فرمانروائی آسمان و زینت بندین کتاب

اخبار حالات کارزار تهمتنان عالمگیران و وقائع صحیح سلاطین دودمان عثمانی

تاریخ تحفة الاخبار

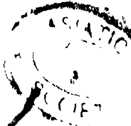
تالیف مرد میدان سخن فارس مضمار این فن معرکه آرای عرصهٔ تعلیم منشی عبدالکریم

119

بسعی حاجی حرمین شریفین محمد حسین زیور انطباع یافت

فهرست تاریخ پنجاب تحفة الاحباب

باتمام رسید





بسم الله الرحمن الرحيم

حصهٔ اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذي جل عن الشبيه والنظير وتعالی عن النصير والوزير ومن شأنه تؤتي الملك
لمن تشاء وتنزع الملك ممن تشاء لا يدرك ذهن البشر حكمته البالغة
ولا يصل فكر بكنه قدرته الكاملة والصلوة والسلام علی سيدنا
[illegible] وخير الورى اجمعين وعلى آله واصحابه الاتقياء
الابرار والسادة الامجاد الاخيار وبعد بر شائقين اخبار وآثار وطالبين تواريخ
وسوانح [illegible] وقائع ومحاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشی [illegible] وقوع [illegible] هند [illegible] با شنیدن شهرها که از شوکت وصولت
سپاه انگریزی [illegible] قوت دولت وحکمت
قلعهٔ کوه قاف را چون کاه از بیخ وبن بر میکنند و در بحر محیط مراکب را با آتش میزنند لهذا
[illegible] عوام کالانعام را شنیده وبران وثوق واعتماد کرده غلبهٔ سکهان بر افواج انگریزی بیان
می نمودند وحالانکه [illegible] اخبار دهلی وآگره که از روی اخبار انگریزی وچیتهی های افسران فوج
مینوشتند بر عکس آن معلوم میشد واکثر احباب [illegible] از راقم آثم محمد [illegible] مستفسر

وجویای حال این جنگ میشدند درین حال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن مردم
دیگر احبا بعضی چند بار امی طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر وقت
ملاحظه اخبارات حالات محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا مقدور خود هر خبر را
تحقیق نمود و باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع و
مرغوبست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نمود و غرض ازین نوشتن دران وقت
این بود تا مردم مذکور را از جهالت موسوم حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی
بخشند که علاوه بر مظفر گرامت و شکست و هزیمت لیست و این نقشه مشتمل است بر دو
حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلش و حمله دوم در محاربات
سرکار مذکور با دیوان مولراج مقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران پنجاب
در دوآبه چناب و جهلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردیده لهذا این
نسخه به **تاریخ پنجاب تحفة للاحباب** موسوم گشت احیاناً اگر در عبارت یا
عبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان و الا هم عیب پوشی عذر نیوش بنده را
معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و
نسیان است و هو الموفق للصواب **در بیان اصل سکهان طریق و مذهب**
ایشان در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون
که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد گشته
بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند نزد او دنیا را ترک کرده
بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو لهذا آن گروه
که چیله او شدند مشهور به سکه گشتند و همچنین کسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار
کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح
نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصایح و موعظت بزبان پنجابی

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجودست سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف ست گرنث را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند و خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر مقتدران
ایشان بجای فاتحه و نذر نانک شاه کراه پخته کرده هم مذهبان خود را میدهند کراه عبارت
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کراه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده و یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشد زاده
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
[illegible] باشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پائین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری در آن میگنجد و ازاربند مثل در نیفهٔ ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستارشان بلند و بندش آن بوضع عجیب است
که از اندرون مجوف باشد و همچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار رسیلی (?) و تمامی پیچند و بر دوال حلقهٔ آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
برای حریف را نیز زنند و تمامی سکهان موی تن را از سر تا پا نمی تراشند و همه با درشتی مزاج ظلم
دوستند و هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتواند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارتست از آن گروه ان کل سپاه و افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقه دیگر نیست یعنی خالص از آمیزش
غیرست و فوجیکه دران غیر فرقه سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و پیش ملا بور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیراکه همقوم و محل اعتماد او بودند و در مقابله شان حرمت
فوج آئینی بسیار نمینمود گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان این است که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد او برخلاف
روبه و طریق نانک بود دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مردان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت می کرد و چندبار فوج پادشاهی که برای گرفتار
او رفت از وی مغلوب شده باز آمد در کار دیگر آخر بسعی و کوشش تام او را گرفتار کرده
زنده در قفص آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر روز
پاره عضو او را می بریدند تا اینکه او را [illegible] کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
بکشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند در هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشان را می کشت و زنان حامله را شکم
مقتول شدن او مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید ورزند و علی الصباح در معبدگاه
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعا می کنند و بزبان خود میگویند واگرو دی فتح وسکه دا اک
یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گروست باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین درانیان فرقه سکه بر تمام ملک پنجاب و
اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند و بیک
بهانه جسته مال و اسباب را غارت کرده نفوس ایشان را قتل مینمودند و در مساجد پادشاهی اسپها را بسته
خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرت سر که آنرا انبه سر نیز گویند و آن معابد سکها و تجارت است قلعه محکم احداث نمود

بنام گرو گوبند مذکور نام آن گوبندگڑه نهاده رنجیت سنگه تبرکا و تیمنا خزانه خود را در همین قلعه
می نهاد در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عاید و معتقدان فرقهٔ سکهان در امرتسر
میآمدند و لاهور فرودگاه افواج سکه بود دیگر سرداران مذکور آنرا دار الملک خود ساخته چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور می کنند و آنچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعه گوبندگڑه کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع ست بالکل دروغ برآمده چه اگر بقدر
یک دو کرور روپیه هم در آنجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را در ادای پنجاه لک روپیه نقد منجمله
یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد وقتی و دشواری نیز و منبعد
و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند در بیان حال
مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان مخفی مباد
که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و پیروی کردن
بر آیین موجهه و بر اتفاق با یکدیگر و هم بر پایداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف او
[illegible] بر آنها مفاسد و بی انتظامیها در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک
و دولت میگردد و مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی و تمامی افواج
و افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه آیینی و سرداران ایشان را
طاقت و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت
عهدنامه که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود
بدرجه اتم مینمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران او و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

ابقای سررشتهٔ دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامهٔ موثقه فیمابین دو سرکار
را مرام مثل سر ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینهٔ مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفتند رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده و وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسلهٔ محبت و اتحاد می شد و بذریعهٔ مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر می نمود چنانچه لارد ولیم بنتنک بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سو
منعطف ساخته در مقام مناسب بملاقات یکدگر مسرت اندوز شده بود مگر افسوس که همچو رئیس
دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش پنجاه و هفت سال
بود و تا سی سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند حکومت و فرمانروائی
ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که ازین ریاست متمتع شود از
مسندنشینی او شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک عدم گردید و
طرفه بداقبالی خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر کهرک سنگه متوفا که
جوان نوخواسته و بحلیهٔ فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعةً ازین جهان [illegible] نیز
درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کنار دریای راوی چون معاودت شهر کرد و
سواری او بدروازهٔ شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری اهل چندان چپقلش و ازدحام در میان
آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه باهستگی تمام میرفت و در چنین حال مردم
توپخانه برای سلک تهنیت و سلامی موجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب توپ را که از
پیشتر قریب دروازهٔ مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمهٔ صدای توپها
سنگی آن دروازه بروی بیفتاد و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس که آن
نونهال نوکه هنوز از شجر زندگانی بر نخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد رنجیت سنگه
جدش مشاهدهٔ آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک لاهور را

خوبی خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود و کهرک سنگه کو بظاهر و بنام مسند نشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را نایب و پیشدست اینچنین فرزند لایق و دانشمند
انگاشته بصلاح و صوابدید او انتظام امور ریاست میکرد باجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود رهسپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه درحق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر بلند
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیر اند کسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دوم مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک لاهور و والی خود شدند همراه مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی دفعه اخیر
[illegible] پالک بهادر درمیان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از انجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی همراه و همگاه شان که در قندهار و
جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمت و جنرل ناٹ نیز در
عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکوره لوازم دوستی از رسد رسانی و ضیافت
افسران فوج موافق رتبه هرکس و از همرسانی دیگر مایحتاج سفر قرار واقعی بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار بیش از پیش مقدم میداشت
و هم در تنظیم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعةً نکبت و ادبار بر فوج سکهان [illegible] شد
و مشیت ایزدی خواست که ایشان را کیفر اعمال و ظلم و تعدی که بر بندگان خدا عمل می

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند رسانید بنابران بعض فوج سکه که مامور در
شهر لاهور بود باغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیر سنکه ولی نعمت خود را مع پسر و نبیره او و دیگر بسیار سرداران را بکشتند و قیامتی برپا ساختند
زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنکه ازبسکه فاحش
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان فاحشه مغنیه و هم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنکه برادر راجه کلاب سنکه که خیرخواه آنخاندان و از عهد رنجیت سنکه بعهده وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنکه عرض کرد که این دولت مهاراجه رنجیت سنکه
والد شما با بسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف میسازید و خزینه را
خالی میکنید شیر سنکه را این امر بسیار ناکوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفتگو یکباره همین قسم بعد
شیر سنکه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت به دهیان سنکه گفت و هند بنود دهیان سنکه
آنوقت خاموش ماند مگر کینه آن در دل داشت تا اینکه شیر سنکه افسری را بجرم سنگین
و یا در قصاص خونی که کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای فریق دیگر
مخفی بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنکه بگیرد [illegible] که تا آنچ
بود باشاره دهیان سنکه درین امر با چند متفق ساخت تا اینکه آنهمه بر قتل او مهیا و آماده گشته
منتظر وقت و قابو بودند که بحسب اتفاق روزی شیر سنکه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنکچه را که پر از گلوله بود از جانب پشت شیر سنکه
سر کرد چنانچه او بهمین یک ضرب تفنکچه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده در قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچه بی گناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنکه حال در غلانیدن دهیان سنکه را مردم طرفدار شیر سنکه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنکه را مع راجه هیرا سنکه

پسرش و ادتم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بضرب های شمشیر
پرزه پرزه کردند و از روز فیما بین سرداران طرفدار ریس و جانب داران فوج برنا
بسیار کشت و خون وقوع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم ماند
و در بن ها و کشت و خون نه سردار جلیل القدر از طرفداران شیر سنگه و قریب بجاه
و سه سرداره نامی و کار آزموده از مردکاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته کردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده در امر
داشتند و حفاظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که پتا سنگه نام دارد زنده ماند مگر
اولاد ندارد و بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در فکر آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه برای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه هست بر ریاست لاهور
معین ساختند مادرش را بطاهر مختار ساختند و انچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت جبر و زور
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه بزور مقرر
کنانیده و انعام هم میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد از آن بقرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند و کسی از
سرداران نگذاشتند که ایشان را از نهایش دیار و را از سه بیجا و خلاف دستور باز دارد
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر می ماندند بجز تبعیت
و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان می کشود او را از
جان میکشتند چنانچه رام سنگه بادرانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود قتل کردند
و تردد بعضی از درانداز راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهرکیف چون میدان را از عیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور مداخلت کردن نمیتواند سرکشی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا آنطرف دریای ستلج عبور کرده در

در ملکهای آنطرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان این طرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشی و وقوع محاربات فیمابین

چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعهٔ اول قریب بیست و یکهزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راجه [illegible] خود گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران را طوعا و کرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین ملک پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه و بی [illegible] پاس و لحاظ ملک غیر عبور کردند بدین طرف والیان انگریزی که غافل از اراده و حرکت ایشان بودند صرف بر دریافت حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ارکان ریاست خود ها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی ریاست آنجا نظر داده و دور اندیشی و مآل بینی که از لوازم ملکداری و کشورستانی است خواستند که بطرف دریای ستلج در عمل خود در چند مقام معابر که بسبب پایاب بودن دریای مذکور که احتمال عبور سکهان است فوج خود را مامور و معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالفعل بی سر و سردار و مانند شتر بی مهار در اگر قصد آمدن بدین طرف و دخل در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل فرمانفرمای ملک هندوستان بالنفس نفیس خود مع سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر وارد کمپ لدهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چقدر فوج در فلان مقام و چقدر در فلان معبر مامور و معین باید کرد و علاوه هم جناب لارد صاحب و سپه سالار موصوفین نبود که سکهان خلاف عهد که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه رنجیت سنگه منعقد است در ملک آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنا بر آن توپهای کلان و دیگر [illegible] نبود و بجز فوج متعینه چهاونی لدهیانه و فیروزپور فوج قلیل که در اردوی لارد صاحب باشد در آنوقت افواج دیگر در اینجا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعین تهانهای [illegible]

و دریافت کردن مقدار فوج غلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این ورود
سکهان در عمل انگریزی با بابای رانی صاحبه یا در دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشاره او
گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان جنگ کنند چه او از مقام جمون فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشاره گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیرا که این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان میماندند بنا بران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار [illegible] و دست استیصال
و بنیاد ایشان کرده و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان
ندارد الغرض قلع و قمع این گروه هیچکیش عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو یکسان نظر بمآل کار و دوراندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند یا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه [illegible] آمد ریاست [illegible]
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و او تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمون قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعده های دروغ ابلهٔ فریب از جمون بفوج سکهان و سرداران
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید من خود در لاهور رسیده و سرگرم کمک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شوند و لیکن بعد [illegible]
الی رسش نمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده و مانند مار سرکوفته شده اند و زور طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم مهارا
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن زر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی متصور قصد لاهور خواهد کرد و بصورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب نگاشته
بر جناح استعجال در لاهور بحضور رانی صاحب در رسید و بعد فهمایش همگی مراتب و پس از شکست خیالرم
سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران در معسکر
لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف رانی صاحبه حاضر گشته بعد
تقدیم مراتب اعتذار و استعفا و اظهار بقصوری پیغام صلح رسانید الغرض بعرض و گزارش او صلح فیمابین
هردو سرکار منعقد شد و اگر در وقت نیامدی و واسطه اصلح نمیشدی فوج انگریزی یکسر بلا مانع
و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست خاندان مهاراجه رنجیت سنگه نمیماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر سنه ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با
جمعیت بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دورتر میرسید عبور ستلج نمود و مورچها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشت صد و چهل و پنج عیسوی شروع بجنگ کردند و درین
جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی شان بکار آمد
زیراکه نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده
نقصان سپاه می نمود و فوج انگریزی را وجه قلت مردم سپاه توپهای خرد که در پلتن ملمیباشند با خود
میداشت و گولهای آن تا بفوج سکهان نمیرسید کمند تحیف بشاهده اینحال که مردم از سپاه ما
از گوله بازی توپهای کلان مخالف بسیار ضایع میشوند حکم یورش و حمله کرد بمجرد حکم کردن
موافق قاعده ~~مستمره~~ یورش که درمیان شان معمول است فوج انگریزی یکبارگی حمله
کرده [illegible] شجاعت با وجود کشته شدن از شلکهای متواتر حریف تاخت کرده و
قریب مورچهای سکهان و بزد توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را اینچنان زیر تلک

جنگ اول سکهان با فوج انگریزی در مقام مدکی

[illegible]

آشکار گرفتند که سکهان با وجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار سکه
بسبب جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آن چنان سراسیمه و بیحواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خورد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورههای ولایتی و سوار پیادههای هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ از سپاه انگریزی با وجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان
حرب حسب دلخواه داشتند کار نمایان بعمل آمده و پاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته
و پایداری نموده دمار از مخالف برآورده مظفر و منصور گردید اگرچه تفصیل اینجنگ زیاده ازین خوب
معلوم نبود لیکن آنچه از ثقات شنید در مقام ثبت نمود

در بیان جنگ دوم سکهان با فوج انگلشی که قریب بمقام فیروزپور واقع شده

گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر
برای کمک و مدد سکهان گریخته از لاهور علی الاتصال رسید و بهر طرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده
سر شورشها برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رفته بیباکانه دست درازی نمود تا اینکه
توپهای کلان و فوج دیگر بهم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر شده بود لارد صاحب ممدوح زیاده
ازین امهال و انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب ندانسته فوج فیروزپور را که بمقام هریکی پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند برساند و حفاظت
چهاونی لدهیانه نماید چنانچه اول و دوم برگید پیاده و سی و یکم پلتن بادشاهی و چهل و هفتم و چهل و هشتم
و شانزدهم رساله سواران و سه ترپ اسپی توپخانه و چهار رساله هندوستانی بسرکردگی سر هنری اسمت صاحب
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم پلتن نیز از دهرمکوت آمده شریک فوج مذکور شد در آن وقت
این همه فوج تا بیست و پنج میل راه قطع مسافت کرده بفتح واکمبوی لدهیانه کرنیل گودبی با پلتن پنجاه و نهم
قدری سوار و توپخانه بطرف فوج سر هنری اسمت مذکور نیز روانه شد و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از ارتفاع
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپ زدن آغاز کردند مگر سمت صاحب یعنی افسر مذکور بتصور اینکه امروز

امروز سپاه ما مسافت بعیده را طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ داد و لهذا تا هم بوقت [illegible]
توپ و تفنگ بطرف حریف سر کرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی کشته
و بعض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریز را که عقب مانده بود
نیز غارت و بعض کوه پلتنی و قدری سپاهیان پلتن هندوستانی را گرفتار کرده بردند سر هری
اسمت از این قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود در خشم شده بتاریخ بیست و هشتم جنوری
عوض از آنها خوب گرفت یعنی سکهان را بضرب گریز قریب فیروزپور برده و در میان فوج خود کرده
از هر چهار طرف همچو آتشباری کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب [illegible] فوج خود را
مع اسباب غنیم انتزاع نمود و بیشتر این جنگ در بیست و [illegible] مذکور [illegible] فوجی دیگر از سکهان
بملک پتیاله تاخته قلعه آن را بتصرف خود در آوردند و نشان فتح خود را بر بالای
قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصه [illegible] ملک از سکهان
باز گرفته حواله راجه پتیاله نمود و در هر جنگ فوج خالصه را یقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بست و پنج هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده [illegible] خواهد [illegible] و حال آنکه
گلاب سنگه از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را قلع کرده [illegible] راجه شیر سنگه
و پسرش [illegible] کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا می خواست که این ظالمان بهم
عذابی و عقوبتی گرفته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش [illegible] و رئیس انجا ست
بحکمت عملی خبر آمد خود مشهور ظاهر کرده بود تا بتوهم و گمان آمیزش او در [illegible] سکهان بهر سبب
بقصد تخریب او یورش بر جمو که وطن و ماوای اوست نکنند و بعض بدشعاران ایشان نزدیک لاهور با کناره
دریا در ملک خود غارتگری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت [illegible]
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند [illegible] شنیده بود
از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که اکنون در
لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگر برابر ریاست لاهور مقرر خواهیم کرد و اکثر ایشان

قابو نیافتند همچنین میکردند مگر ایشان را باز رفتن در لاهور نصیب شد گویند بسبب نوشته راجه
گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمایند بعض فوج لاهور خصوصا کل سپاه آیینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ شده بودند و کسانیکه بر گفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و
فوج خالصه از خود سری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه هزیمتیان برای طلب
تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب میگفت که من اکنون بجناب سر صد دوازده روپیه
در ماهه فی کس پیادگان را دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنند این همه
سزای سرکشی و خود سری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه آن
دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه بلاف
و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جوابش دادیم
که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه درآید و کرنال در میان
ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ چنان پیچیده بود
که کسی را همسر خود نمیدانستند **در بیان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم ۲۸**
جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام علیوال شده بود گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بیست و ششم
جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار با دوازده ضرب
توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شد و فوج انگلشی در آنوقت
از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت [illegible]
سپاه و درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ سکهان

بسبب ایشان افتاد وهیچ ضرب توپ را که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند جمیع آن به تصرف
در دریا بوقت عبور کردن جماعت مضطرب غرق شده بودند و آنکه بجد و کد بآنطرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آنطرف دریا مخفی رفته بوقت شب بکمال جرأت و جابجا
در رنجکدان و پیالهٔ آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و با تحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه پشت
آن ایستاده بود و چون نائرهٔ قتال گرم شد راجهٔ مذکور شکست فوج انگریزی را دیده مدهوش گ
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود بسمت لاهور
شتافت و در ایشان را بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بر آن آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سوم مغلوب گشته رو بفرار نهادند
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور روند و فوج انگریزی غالب و ظفر
گشته تفنگ زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری باراده عبور پل بکنار دریا
رسیده نشانی از پل در آنجا نیافتند مضطرب شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف کنیم از فوج انگریزی
که تفنگ زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب طغیانی آب
غرق میگردیم بالجمله از آن گروه هر که بخوف غرق شدن بر کنار دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را بدریا انداخت لقمهٔ نهنگ اجل گردید شاید بعدودی چند
بدست شناوری ازین مهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خودسر متنفسی زنده نماند یا بتیغ
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل اخلاص جوهر تیغ
ریزی آنها ملی از دست شان بر جان خود میترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین ورودی در مقابله

قابو نیافتند همچنین میکردند مگر ایشانرا باز رفتن در لاهور نصیب شد گویند بسبب نوشته راجه
کلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان ننمایند بعض فوج لاهور خصوصا کل سپاه آیینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ شده بودند و کسانیکه بر گفته و نوشته کلاب سنگه عمل نکردند از کل اکالیان و
فوج خالصه از خودسری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه هزیمتیان برای [تلبیس]
تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب میگفت که من اکنون بجناب سر صد [illegible]
درباره فی کس پایکا زا دادن نمیتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خودسری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ گردید و آخرکار [illegible]
دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه [illegible]
و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند و ما جوابش [دادیم]
که صلح انوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال [فیمابین]
ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیمابین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ چنان پیچیده بود
که کسی را همسر خود نمیدانستند

در بیان جنگ سوم که بتاریخ بست و هشتم [۲۸] جنوری سنه ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود

گویند بست هزار سکه با پنجاه و شش ضرب برای کمک آن کرده که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود به بست و ششم
جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن فقط چهار هزار سوار با دو واید و ده ضرب
توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شد لشکر فوج انگلشی در انوقت
از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت [illegible] سکهان
سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ را که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور کردن بحالت اضطراب غرق شدند و دو را که بجد و کد بآنطرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آنطرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرأت جاهای
در رنجکدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه بیک سمت
آن ایستاده بود و چون نایره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را بر تافته مع سواران همراهی خود یکسر بطرف لاهور
شتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود شکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سوم مغلوب گشته رو بفرار نهادند و
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور روند و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری با اراده عبور بر کناره دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج غنیم
که شلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را بدریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله از ان گروه هر که بخوف غرق شدن بر کناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را بدریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار از سکهان خودسر متنفسی زنده نماند بایکه شلک
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوش نبود
و بر [illegible] از دست شان بر جان خود میترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین زودی در مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای سوار نمودن فوج انگریزی کوتاهی و کمی نکردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه نا اتفاقی خون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان در لشکر ایشان
بود و ما ورای این همه نقض عهد نموده بلا سبب و در عمل غیر یورش و تاخت نمودند لهذا بتلای قهر
الهی گشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی برجان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در وقت هنگامه
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در انجا هم بخوشدلی نشست زیرا که بعد از چندروز برای سیر و تفریح بلاد
شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکهان
و سرکار انگریزی بنابر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد
و تمامی مال و اسباب او که در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظر بندی آن
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و مضافات انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشته به مالکان
دادند و سوم فبروری و نیز صاحب [illegible] از معبر روپر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بود مامور شد تا سکهان بدینطرف عبور کردن نتوانند و بیست و ششم
جنوری جنرل سمث با معسکر خود از کنپ لدهیانه در لشکر کمند رنجیف ملحق گردید زیرا که تا
آنزمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فبروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارڈ صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بخبر رسیدن سر چارلس ناپیر صاحب
گورنر سنده در معسکر لارڈ صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور و معبر هم قرار یافته بود و لیکن ملاقات
آن بی نمودند نقل عجیب دوم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن [illegible]

مستر ونس سارث که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی سکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در بنگاه آن صاحب
داخل کرده دید که صاحب از انجا یافت بگریخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
شب در قید خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله چنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارڈ صاحب پیغام صلح برده معذرت نمود او را جواب شد که با سرکار خالصه سردار تیج سنگه
و راجه لعل سنگه که سر دفتر خالصه اند نمیدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا از دیوان دینا ناته می آمد ساعت کلام او میشد و به بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و روز دیگر به معبر گراویل که بر سه کروهی از لاهور است رسیده خبر ورود خود بحضور رانی صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد گویند
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و پنجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردیده بود رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرده جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ از ما مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یک صد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نا ماندن گوله و بارود
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب شدائد را ظاهر ساختند گلاب سنگه آنهمه حال شنیده بظاهر
آشفته [illegible] کرد و کلمات تاسف بر زبان آورد و گفت شما را یاد خواهد بود که تکید و [illegible]
ازین واقعات من بفوج خالصه که سر بخود سری بر داشته باراده جنگ قصد رفتن بطرف فیروز پور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بر آنطرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه اینهم را هم مثل لوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی هم
هم گفته فرستادم ولیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند که چون کالبان
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد اینمعنی که لارد صاحب و سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده اند اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند بخیال کی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کرده اند بسبب هم مذهبی و بپاس قومیت فوج خالصه هم شریک فوج اکالی
شده و ما راهم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با اوشان در جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست و هزیمت نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتادند
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج خالصه
میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پامردی کرده یا بالکل مقتول و فنا شوند و
یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه جو برقرار ماند و این امر بدون رفتن
شما در حرب گاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما بهر ضرورست تا تدبیر جنگ انگریز
کرده شود شاید آب رفته بجو باز آید و داغ بی آبروئی که درین شکستها بر دامن شجاعت سکهان رسیده است
شسته گردد و بالفعل ما همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر موازان تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نااتفاقی
و خود سری اکنون نوبت بجان و کار باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که از سوء تدبیری خالصه علاوه
بر نااتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج بر باد گشته یعنی سردار رنجور سنگه و راجه لال [illegible]
و سردار مراربا و سردار ارجن سنگه و غیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه یافته

اینطرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و با وجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر
هریک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود
در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ
حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد جد و کد بسیار دو هزار
مردم در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گوله و باروت ندارند و راجه صاحب هم اکنون سامان
جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بود دیدم ازان چه کار کردید که اکنون خواهند کرد
الغرض باقیماندگان از فوج خالصه اینطرف دریای ستلج در عمل با ده دوازده ضرب توپ افتاده
انتظار آمدن و شریک شدن شاه دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره خبر آورد
که نایب کرو سادهو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود بمرد و کرد مذکور از مردنش بدل
مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی
بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور کردن فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان
از هیبت و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گوله و باروت
ایشان را در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع اینهمه ماجرا همان
کلام سابق را اعاده کرد که من در همان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار
فرمان بری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود
که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه متصور شود نماید
تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح واجبست
پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بر صلح شده تجویز کردند که در فوج
انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان
شد اکنون امیدوار است که فیمابین سرکار و سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود
که جنگ چهارم که آخر جنگهاست شد

در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبران

در دهم فبروری ۱۸۴۶ عیسوی فیما بین سکهان و افواج انگریزی شد

گویند فوج خالصه ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها کنده آماده جنگ شده بود
نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر چیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آن طرف
دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکهان را که مورچال کنده پیش رو افتاده اند
گریزانیده شود زیرا که لارڈ صاحب و کمندر چیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج
سکهان که بالفعل آن روی دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی
مقابل گردد اولی انست که این فوج را بحمله و یورش متفرق ساخته بیکبارگی عبور دریا
نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی بیک پاس
روز بر آمده حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت بشلکهای
متواتر که گلوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج تو بنا
ساختند و بمجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کند چنانچه
پلٹن گورکهه و غیره از راه پل که همانساعت از تختهای ٹین در دو سه جا نصب کرده بودند
برق دار تاخته در فوج سکهان در آمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب
اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ که همین قدر
در لشکر غنیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در ین جنگ لارڈ صاحب بذات خود تشریف داشتند
و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه خرد و کلان هر قسم عبور دریا
نموده داخل در ملک لاهور گردید و لارڈ صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری

سنه ۱۸۴۶ عیسوی بشرح آنکه افواج سرکار انگلشیه در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان
را بهزیمت پی در پی داده از عمل خود بر آنطرف دریای ستلج بدر کرده و داد و زیاده از دو صد
ضرب سکهان بضبط سرکار مذکور در آمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیده

و در اشتهاری که بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنا بر اختیاری که جهت حفاظت ملک انگلشیه دارند و هم برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب سازش کافه انام
است این همه تدابیر جنگ را بر روی کار آورده‌اند و اکنون تا انتقام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود و سبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب بیحکمی و توهین سرکار معظم الیه عاید گردیده
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که تا
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و ازین بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد
که افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشد چنانچه مصدق و شاهد این قول آنست
که ازین طرف هیچگونه تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور ازین پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک و دفعةً بلا ظهور هیچگونه وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید
درینصورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد کنون
آنچه حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود گو خواهش آنچنین نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی گردد فاما بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید که اضلاعیکه در میان ستلج و بیاس واقعند مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
مملکت انگریزی گردد و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلا سبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود درآرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر والیان سرکار انگریزیست که در صورت رجوع
آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را به یکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه
بگلنشهه باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند و کدام
دلیل فائق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرائم گستاخی فوج لاهور
تواند شد که با وجود تسلط کامل و غلبه تام باظهار چنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و بخیرخواهی
خاندان مهاراجه رنجیت سنگه سرکباشی علی الخصوص بکسانی که شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبوده‌اند
خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرال بهادر آنچنان بندوبست بظهور آرند که از روی آن
ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه بخوبی قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را بحفاظت
و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز اینچنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار
انگلشیه بوقوع خواهد آمد در صورت ایشان کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد
فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آنرا بدل قبول و منظور کرد و متعاقب
تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر
انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانه کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه
گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور بشرف ملازمت لارد صاحب بهادر فائز
شد نذر و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کردید و بموجب حکم والا راجه مذکور در
خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا دو پهر
از نیم شب درمیان هر دو صاحبان موصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دیناناته و فقیر عزیزالدین
گفت و شنود ماند و شرائط صلح همان قرار یافت که در اشتهار مذکور مندرج بود یعنی تمام ملک دوآبه
که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه
نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدهد و منجمله آن پنجاه لکه
روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطور قسط بندی درمیان مدت دو سال ادا سازد و بتاریخ

و بتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شد و
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینانات بران ثبت کرد و در هجدهم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرال بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردید و در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهیان باغی بقدر شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف بی ساز و یراق
نهایت خائف و هراسان در مقام مریانه افتاده است و از مریانه راه بطرف لدهیانه
و امرتسر میرود و لارد صاحب از استماع این خبر برای صاحبه برای تشفی گفته فرستادند که ما حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد سکهان بغاوت کیش و غیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در آن زمان
قلعه پهلور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی درآمد
از اهل قلعه کسی بمزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فروری لارد صاحب
بکمندر انچیف بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بقاعده و دو ترپ از توپخانه اسپی و یک ترپ
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سه پهر اینها از احتیاط تمام محل سرای شان را سازند و لارد صاحب
در بیستم فروری داخل لاهور شدند و در بیست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران و افسران
خود بلاهور برای ملاقات جناب لارد صاحب آمده عفو از قصورات خواست جناب ممدوح بلحاظ آنکه
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست وفادار سرکار انگریزی بود از همه قصورات
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بر شرائط مندرجه اشتهار نامه و عهدنامجات
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی بر حسب رتبه ایشان در لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه مرضی مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام دائرهٔ دولت لارد صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب بتصور اینکه در لشکر مهاراج را تکلیف خواهد شد
ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای رسانیده دادند و حکم شد که کسی از لشکر انگریزی در
شهر لاهور نرود و مردم رسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند **نقل اشتهار دیگر نواب
گورنر جنرل بهادر مصدره نوزدهم فبروری سنه الیه منمقام لاهور برای
تسلی مردم شهر وغیره** بر جمیع سرداران و سوداگران و کوتهی‌والان و رعایای دیار ریاست
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و کجرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شرط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند اکنون یقین است که باز در میان هر دو سرکار روابط دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری شوند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط معهوده بشرط مقابله و مجادله
نکردن سپاه خالصه با دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف هم در ترقی و بهتری کار ایشان سعی و کوشش بجا خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند که هیچ جه
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بیست و دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه پادشاهی باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه بدان
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه است و اقربای شان سکونت میدارند از محاصره خالی است
و اراده نواب صاحب معظم الیه آنست که فوج سرکار لاهور فقط آن قدر باشد که بدان حراست
و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن منظور نیست و لارڈ صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزی که سکهان را چهار بار
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکسال بطریق انعام حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند **فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای جناب لارڈ صاحب**

نقل اشتهار دیگر ... لاهور ... فروری ۱۸۴۶

آورده بود و تفصیل اسامی سرداران که همراه آورده بودند

تفصیل نذر و پیشکش مذکور		اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه	
هندوی نقد سه لکه روپیه	روپیه نقد ...	فقیر نور الدین	فقیر چراغ الدین
دو شاله عمده سیاه رنگین سه جوره	پارچه ابریشمی سه تهان	فقیر تاج الدین	دیوان دینا ناته
جامه وار شال سه تهان	کمخواب بیش قیمت ... تهان	لاله انت رام	لاله رای کشن چند
تختی طلای خالص	کرسی نقره دو عدد	ماردین صاحب	پسر رای سنگه ملوا
شمشیر طلائی قیمتی یک قبضه	سپر ... گرده	سردار سلطان محمد خان	لاله هرسرن داس
کمان سه عدد	تفنگچه سه نال	سپاهی کوهی دو پیش	×

و درهمین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که مجسترت و کلکتر دهلی بود بعهده کمشنری فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح میان دو سرکار راجه گلاب سنگه بحضور لارد صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی ازینجا کوچ کرده بطرف هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن درینجا ضرور نیست پیش و دیگر عمله و فعله ریاست لاهور تابع و خیرخواه حکم حضور اند و در صورت قیام فوج مذکور درینملک موجب گرانی غله و وحشت و هراس رعایای لاهور است لارد صاحب فرمودند که تا مهاراجه دلیپ سنگه یک نوشته متضمن این شروط چهارگانه ذیل نگاشته و بر آن مهر خود کرده نخواهند داد فوج انگریزی ازینجا هرگز نخواهد رفت

بیان شروط اربعه

شرط اول آنکه اگر مردم اینملک باز در ملک انگریزی فتنه و فساد کنند جوابدهی آن ذمه مهاراجه صاحب بهادر بود

شرط دوم به قدر توپها که در جنگ با فوج خالصه قید بودند و هنوز بالکل بدست فوج انگریزی نیامده اند حواله سرکار کمپنی نمایند

شرط سوم آنکه کل توپهای که در لاهور هستند هرگاه که افسر فوج انگریزی طلب نماید حواله کنند و قیمت آنرا مجرا داده کمپنی محسوب نمایند

شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب پنجاه لک روپیه بقیه یک کرور روپیه تاوان نقد بالفعل داخل خزانه سرکار کمپنی سازند

و چون در خزانه لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان باعث دقتی رو داد و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از زبانی صاحب بزور و جبر مقرر کنانیده بودند می طلبیدند و رزیدنت صاحب
بموجب در ماهه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه مییافت اکنون هم همانقدر یابد و فوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سر اسم شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان زیاده است داده یکقلم
موقوف نمایند کنتهی طلائی و بنگی ها از سکهان و اسپ گیرند باید دانست که کنتهی مثل دانه تسبیح کلان
از طلا مدور حیاره دار مجوف میباشد فوج را برای زینت داده بودند و بنگی مشتق یا زینت است و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد یکطرف آن تصویر کدام بت خواهد بود مثال سکه چهره شاهی کمپنی مروجه
حال قوم هنود آنرا تمغا و هم برای زینت در رشته کشیده در گلو می اندازند گویند فوجی را راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و بنگی ها داده بود
مردم همین فوج او را کشته داد نمکحرامی و آقا کشی دادند الغرض راجه گلاب سنگه برای صاحب صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لکه روپیه نقد در سرکار انگریزیست و اینقدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه بزودی تدبیر آن فرمایند زیرا که
بجا آوری شرائط اربعه بر ما واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لکه روپیه از خزانه سندر و هفده لکه روپیه از تحصیل صوبه ملتان و هشت لکه روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لکه روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار رلپتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه باید نهاد و چون در ادای پنجاه لکه
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی حبیب علی از طرف لارد صاحب نزد گلاب سنگه رفته تقاضای
زر مذکور و طلب توپهای لاهور نمود گلاب سنگه در جوابش گفت که جلد روپیه مذبور و توپها را روانه

خدمت لارڈ صاحب حکم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهید تا نوبت بلوای
فساد در فوج نرسد و فوج سکه از برهان افتاده است تنخواه آنها را انجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت ده پنج روز بعمل می آرم و در ماه ربیع الثانی سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
برای بازدید مهاراجه صاحب در شمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بر کوه شمله
فرمودند و چون رانی صاحبه بنا بر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب خود اطواری سرداران مفسد خصوصا باغوای راجه لعل سنگه از انچنین تعیین با تدبیر خیرخواه
سرکار لاهور که واسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده از دل راضی نبود
لهذا بعد ملی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده باز
راجه لعل سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر موجب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند چون گلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفا شعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمون و کشمیر و غیره ملک کوهستانی ساخت و نیز قرار یافت
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی ترکسواران و پلتنهای
هندوستانی در لاهور بمانند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالندهر و دوم در فیروزپور و کوت کانگرا
مع بعض کوه گرد فواج آن در قبضه سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی در آمده‌اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای آنها بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد در آمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ درمیان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بحد بلوغ
رسیدن پسرها بالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و در همین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت در آورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از نظر [illegible]
درجاگیر لهنا سنگه مجیتهیه حق شما نیست و علاوه ازین شما باعث نقصان صاحبان انگریز به سوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن شده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لاڈوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را بسوخت
صاحب جواب داد راجه لاڈوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما هم
شریک و مددکار او بوده‌اید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او اینست که هرگاه من در همان ایام
خطی بشما مبین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و تامل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هرچه باداباد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لاڈوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار نهال سنگه آلووالیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست خود بشما رسانیده‌ام رنجور سنگه تا
انکار کرده وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم ست رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ملزم نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب رفتن من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش ست بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من واگذاشت نخواهند کرد درد زده مگر
گفتند تحقیق مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه وزیر سابق که در

که در بلوای سکهان کشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را به راجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفی حواله فرمود بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر متعهدان سرکار لاهور برای عمل کنانیده دادن
فوج انگریزی را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب شابون که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگرا بود عمل ناداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده بگلولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز از آتشباری و گوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نایب
مذکور مع همراهیان بناخواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان از اسیری تمرد
گردیدند اکنون بعد جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست در نهم مارچ لارد صاحب
در لاهور دربار عام فرمودند و اجازت حاضر شدن هر یک شخص که قابل مجرای حضور بود دادند
و بعد این دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی
در یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت
لارد صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی و استقبال
معاودت بمکان خود نمود و بموجب [illegible] گذرانیده راجه لال سنگه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارد صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارد صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند مستر کاری صاحب ترجمه آنرا با آواز بلند
بدین مضمون بیان کردند که چون فوج سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرد و چنانکه باید سزای خود رسید اکنون رئیس لاهور را باید که از بجا آوری امور که موجب بهتری
و سرسبزی ملک و ریاست شان مقصود است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارد صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه شمله شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بواسطه صاحب رزیدنت
بجناب [illegible] لارنس صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند و

عندالاستفسار سبب ماندن فوج در آنجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کردن کل افواج انگریزی
جمعیتی از این فتنه پردازان که هنوز مخرج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقام به نیت
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر گروه گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق شورش برپا سازند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض ماندن
فوج انگریزی در پنجاب آن جماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین سرکار نخواهد
هرگاه جناب لارڈ صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایت و الطاف خواهد شد و بعد از آن که مهاراجه صاحب نظم
نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک و علاقجات
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارڈ صاحب را هرگز منظور نبود که فوج انگریزی در آنجا ماند
تاکل اختیار در ملک پنجاب مهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بودند برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام آنرا نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بملاحظه این عهدنامها کل حال بندوبست ریاست لاهور را که بعد از صلح
فیمابین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمده است بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته

مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بیوجه و سبب جنگ
و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوفین منعقد گردد تا بعد ازین بنوعی فتنه و فساد بسبب این هر دو سرکار

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تعارو مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان و میجر لارنس
صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و جرنیل
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته و
فقیر نور الدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند تفصیل شروط شانزده گانه
مندرجه عهدنامه اول شرط اول درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد شرط دوم مهاراجه موصوف ملک
دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی داده آیند کسی از وارثان ایشان
در آن دعوی نخواهد کرد شرط سوم تمامی قلعجات را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار انگریزی
تفویض کنند شرط چهارم آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این مهم که بسبب
عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کردند چنانچه پنجاه لک روپیه نقد
سردست خواهند داد و عوض یک کرور روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک کوهستان و قلعجات
درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای وام سرکار کمپنی دادهم شرط
پنجم آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور روپیه مذکور زود
نقد خواهند داد شرط ششم آنکه مهاراجه صاحب قرار کنند که تمام فوج سرکش بلازم خود
را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق مهاراجه رنجیت سنگه صاحب
تنخواه خواهند یافت شرط هفتم سرکار لاهور فقط بیست و پنج پلتن پیاده فی پلتن
هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای ازین بدون
اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر چند بالضرورة قدری زاید از مقدار مذکور
فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ [illegible] بودند و آن توپها بدست سرکار انگریزی

نیامده اند باید که آن همه توپها را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم آنکه جمیع وجوهات محصول از دریای ستلج و بیاس تا سرحد متهن کوٹ و از آنجا تا کوهستان کل متعلق سرکار انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهند داد و برای آمد و رفت تجار و مسافرین محافظت خواهد شد شرط دهم آنکه اگر سرکار انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجایی بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن سامان رسد کشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد از هر جا که گذر فوج انگریزی خواهد شد با من بسبب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود شرط یازدهم دربار لاهور کسی را از قوم انگریز و مردم امریکا وغیره باشندگان ملک فرنگستان بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم راجه گلاب سنگه را نسبت آن ملک که از وقت مهاراجه گهرک سنگه نزد اوست و هم نسبت آن ملکی که بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هر دو سرکار درخصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند و یک عهدنامه درمیان راجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم اگر در کدام امر فیمابین والی لاهور و راجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار انگریزی کنند و آنچه اهالیان سرکار انفصال کنند رئیس لاهور را منظور کردن خواهد شد شرط چهاردهم حدود ملک لاهور بدون صلاح و اجازت سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد شرط پانزدهم آنکه در امور ملکی و خانگی دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود ولیکن اگر در کدام امر مهاراجه صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه خیرخواهی و هواخواهی شان دست انداز خواهند شد

و بتاریخ بیست و چهارم مارچ سنه حال لارڈ صاحب بهادر در کمپ امدسایانه تشریف فرما شده

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله

نهضت فرمودند

نقل عهدنامه دوم مرقومه بیست و چهارم تاریخ سنه الیه فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه چون دربار لاهور

درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و استحکام رای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرال بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمود و درین باب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه بوجود آمد نقل این عهدنامه که در اردو بود نیز در فارسی ترجمه نموده درینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه درج‌اند

دفعه اول لارڈ صاحب بهادر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست مامور خواهند فرمود و بعد ماه دسمبر ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه بر حسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچیکه از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگریزی بیفتد مهاراجه صاحب آنرا دام دام خواهند داد دفعه سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را از خود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا ندارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه خواهد بود تا حین حیات و معاف خواهد ماند دفعه ششم سرکار انگریزی بتحصیل فصل خریف

که در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت و مدد
کنند **دفعه هفتم** سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قطعات مفوضه سوای مهمات
توپ سرکار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان اسباب مطلوب
خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده فروخت
آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد لیکن سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود **دفعه هشتم** از جانب هر دو سرکار امین و کمشنر مقرر
کرده شوند تا بعد تعیین حدود ملک مفوضه را معین کردند **نقل عهدنامه فیمابین**
سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل بر ده شرط مرقومه دوازدهم
مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی بتاریخ دوازدهم مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور
بطرف امرتسر تشریف فرما شدند و در آنجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی
داده رئیس ملک جمو وغیره بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن ده
شرط فیمابین سرکار انگریزی و مهاراجه گلاب سنگه مرتب گردید **شرط اول**
سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام
ملک کوهستانی که جانب مغرب راوی و طرف مشرق رود سندهو واقعست
تفویض کرد و این ملک یک حصه است ازان ملک که مهاراجه دلیپ سنگه
در سرکار انگریزی تفویض نموده اند **شرط دوم** در حد شرقی این ملک
امین و کمشنر برای تعین حدود آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و
سرکار انگریزی مقرر شوند **شرط سوم** آنکه بعوض این ملک مهاراجه
گلاب سنگه هفتاد و پنج لک روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کرده‌اند
منجمله آن بیست و پنج لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل نمایند
فقط **شرط چهارم** آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

خواهد شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردنی خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت برود با جمیع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که کدام انگریز و یا باشنده ملک
[illegible] و غیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار میکنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده میش که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهم کرد فقط و بسبب عدم قیام فوج انگریزی در لاهور [illegible] عریض جهت آمد و رفت
[illegible] و سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و [illegible] لال سنگه وزیر از پلتن اطفال خردسال همسن
مهاراجه دلیپ سنگه یکصد و پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبارنویس که همو که وطن و مقام بود و باش
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شبانروزی آنجا بحضور رانی صاحبه نوشته باشد
دهیان سنگه پسر راجای [illegible] که دو آبه بصیغه وکالت مقرر گشت و بیست و چهارم [illegible]
ضلع بالیا منجمله جاگیر جیت سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بسیار بودند موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد و جمیع دو کمپنی پیادهٔ برای بندوبست سرحلات خدمت
و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنت که در دوآبه گماشته شده از چهار محرم رامعروف صاحب
مجسترت دهلی طلب داشت و در بیست و چهارم ماه مذکور لارد صاحب در لدهیانه تشریف آورده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و به نسبت راجه پتیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری بهرحند رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
یازده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاذوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر بجزای اعمال خود رسید و راجه نابهه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و رئیس فریدکورت را مزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدماتیکه از
ایشان درین مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود دریافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند
دربیان رفتن دوصد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها
بدست افواج انگریزی درآمده بودند بطرف کلکته بموجب حکم لارد صاحب
بهادر دوصد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دوصد و بیست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه داده بودند باهتمام لفتنت گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و الهآباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف استاده میکردند
و هرگاه جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز بآواز بلند میگفت که دوصد و بیست ضرب توپ ازین توپها

از این توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و علیوال و سوبراون در
مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش عدد از دربار لاهور بعد از صلح یافته
و کسی از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند بلکه بخوبی ملاحظه
میکنانید و اکثر مردم کتبه بر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها را بکلکته بردند و از انجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا کلکته بلکه تا لندن بدین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفته
مردم بازاری و خیال خرفه نسل کلمیان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال اینهم اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبه سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند بمشاهده این توپها
و دریافت کردن مضامین کنده که بر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
وغیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و
هزیمت و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و آنچه در عوام برعکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن فیلان و الوف از گاوان و گاری بانان
و خلاصیان و غیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایر چیزها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمده گویند اگرچه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان بلاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بر دریافت
حال ضعف سرکار خالصه اضلاع و اطراف کهسار شورش بر داشته بودند باری بفضل
بحسن تدبیر و فرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع
و اطراف دور و دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
بطور اطاعت و ادای خراج حاضر اند و اگر کسی از آنها آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین
متوفا عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه گلاب سنگه بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

بسبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی با و نوشته بود عمل نموده با وی جنگید تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشت و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت مدبر یافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آوردند شیخ مذکور بوقت روبکاری
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور ناتابان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت در آورد چنانچه بعد اثبات حال در اندازی
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج کردید و بالفعل او در آگره است کاهی در ریاست لاهور دخل خواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت منصب جلیل برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آن را قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کاشمیر وغیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال و نکته مقابل رئیس
لاهور هستم و اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده و ازین حوصله و هوس ندارم مراجه حضور
است که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر و با هوا ترشد و بی نفسانیت و بدون علاوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور و انتظام دهد خصوصا درین ایام که رئیس آنجا صغیر و
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر میجر لارنس اجنت لاهور را تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم دران سرکار نشود واحدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر بشورش و فساد
نخواهند برداشت تفصیل کشته‌ها و هشت ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
نقش توپ ازان خرد بسیار خوبصورت و بر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
و رنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و ازانجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتبه توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانای
گوران بود ماد بهان زفتح جنگ شد در زمانی تیار که هجده صد و بود هشتاد و چار
محمد سلطین توپ شد رای سنگه سکه در جا بفشانیست او بیدرنگ بموجب صلاح لال
سنگه سلیه غلام نبی گفت تاریخ وار دشمنا گرد سر اگیر بتاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
و سوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبه توپ دوم نظم چو اژدرها سجان
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعه ای
توپ ز نواب نامدار در رستی و پر دلی خود یگانه اژدرهمی و شیر شادی جنگ جو
ماری و مهره دار و صاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ سنه ۱۱۹۲
النبوی هش کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار ده من و باروت نصف از گوله در
وزن کتبه توپ سوم توپ سی بان برون بابت شتاهولی طول یب ال الله درعه
۱۳۴ دی و بعض عبارت در شاستر بود کتبه توپ چهارم سری اکال سهای
نظم بست این توپ مصطفی آرام ها فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برق شرار صبح اعدا ز دود او چون شام سنبت ۱۸۹۸ کتبه توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ در عهد سردار فتح سنگه کتبه توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه پادشاه بهادر بلند اقبال نر سنگه کهی
کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل سیران سدها سنگه کتبه توپ هفتم

بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادهیراج هذا ضرب موسوم فتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از بال راجه بکرماجیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شده
کتبه توپ ششم برین توپ چیزی دهشا شتری نوشته است کتبه توپ
نهم فضل اکال از حکم بادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتمام جواهر
کارخانه صوبه سنگه دار السلطنه لاهور سنه ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ
دهم فضل اکال از حکم بادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ نام بان باهتمام جواهر مل ...
صوبه سنگه ساخته دار السلطنه لاهور سنه ۱۸۸۸ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ یازدهم
بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهیراج
هذا ضرب موسوم نصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۷ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موشیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شده کتبه توپ
دوازدهم بموجب حکم حضور فیض گنجور سنگه صاحب سرتاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادر بخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله سوهن رام ...
تیار شد سنه ۱۸۸۷ اسم توپ فتح جنگ علی محمد حیات کتبه توپ سیزدهم بفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهیراج در سنه ۱۸۸۸
از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسوم ... بان حسب الامر شرف اقدس اعلی حضور انور
در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان موشیر شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر
در عهد کارپس خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شد کتبه
توپ چهاردهم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادهیراج در سنه ۱۸۸۸ از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسوم مجنون
حسب الامر شرف اقدس اعلی حضور انور در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

فلاطون نژاد ابن مسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر در عهد کار بحسن خدمت فضل جلی گیدان
گارد صاحب ممدوح ریخته شد کتبهٔ توپ پانزدهم ارب سهای وب سنگه
رانو سنگه کل تیار شد سنبت ۱۸۹۱ کتبه توپ شانزدهم نظم هست این توپ اژدهای
دهان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند ناگاه بخت دشمن چو دود خویش
سیاه بهر تسخیر قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت مشهور جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار [illegible] سنگه شهرانیه باهتمام منشی ولیا عراسنبت ۱۸۹۵ عمل رای سنگه توپ ساز در سال یکهزار
و هشتصد و هشتاد و هفت اتمام یافت کتبهٔ توپ هفدهم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه
بادشاه بهادر مبدا اقبال توپ شیوکمبی کارخانهٔ دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۳ عمل میران
سدها سنگه کتبهٔ توپ هیجدهم ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهان
هفت کشور ندان کرن دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیت
مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری باهتمام بائکی خان توپ ریز تیار کنانید کتبهٔ
توپ نوزدهم اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است نظم از فضل اکال و
و لطف گوبند سنگه واز حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو ملا ظفر جنگ دشمن پسند
منصوب توپخانه جرنیل تیج سنگه ضرب سورج کمبی ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ
توپ بیستم فضل اکال نظم از فضل گرو نانک لطف گوبند سنگه وز حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم شد توپ نو تیار عدو کوب دو دربان منصوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ
بیست و یکم بفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری
مهاراجه دهراج هذا ضرب موسوم اندربان حسب الامر اشرف اقدس در سنه ۱۸۹۴ از راجه بکرماجیت
باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورٹ صاحب بهادر ریخته شد

کتبهٔ توپ بیست و دوم برین توپ که از آهن ست اندک عبارت هندی کنده است
کتبهٔ توپ بیست و سوم برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته است
کتبهٔ توپ بیست و چهارم سنبت ۱۹۰۲ فتح حضرت مرتب ساخت توپ دلی
مثال برق رعد سای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی کتبهٔ [illegible]
کتبهٔ توپ بیست و پنجم اول قدری عبارت شاستری نوشته است [illegible]
سهای سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبهٔ توپ بیست و ششم فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ [illegible] بان باهتمام جواهر مل کارخانهٔ صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبهٔ توپ بیست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته است
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر یا تاریخ سنبت ۱۸۷۸ کتبهٔ توپ
بیست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبهٔ توپ
بیست و نهم برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده است
کتبهٔ توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالامکهی کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۳ عمل سپران اسد سنگه
کتبهٔ توپ سی و یکم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل سپران اسد سنگه
کتبهٔ توپ سی و دوم فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ [illegible]
در کارخانهٔ صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیغ سنگه کتبهٔ توپ سی و سوم
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبهٔ توپ سی و چهارم فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیو [illegible] بان کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۷ عمل سپران اسد سنگه در تحت تیغ سنگه کتبهٔ توپ سی و پنجم
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتبهٔ توپ سی و ششم

از فضل گرو نانک و الطاف گوبند سنگه از حکم پادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ نو تیار
شد و خبار رهبرت بان مضبوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ سی و
هفتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد پادشاه جمجاه جد بشتر زمان این
دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه مطابق
یکهزار و دوصد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام باکی خان توپ ریز تیار کنانید کتبهٔ توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام پادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۳ عیسوی بود در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه وقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه او شان را مختار کل نمودند زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است و رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نائب وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای او خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و مردم که
در کنب لدهیانه و فیروزپور موجود بودند سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنین بیان
می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور باین طرف ستلج و بعضی اضلاع و علاقه جات

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل ... ددهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهوکه در هری و پتی ست فیمابین سکهان و مردم ... چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بکشت و خون میرسید بنابران مستر ... که
حاکم ... علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرل بهادر کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی ...
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زائد از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت ... از دربار لاهور
بطریق معاوضه املاک دیگر از آن سرکار انگریزی خواه بطور تعهد و مستاجری ... سرکاری
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود کرده با هیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده به دربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه معوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زرخراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانیصاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که نظر بر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیمابین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بکینه باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقجات
بنابر مصلحتی که بدان ایما رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشند بگیرند
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی کرده زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال ... آن بر آن صاحبان
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانیصاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضیست در کمال غیظ و غضب شده موجب اتفاق در همان قرب ...
و کمند ... بهادر برای ملاحظه چهاونی کنب لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را الیقین واثق شد که بردن
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی برحسب اجازت و استرضای رانیصاحبه برای عمل و دخل کردن

[illegible] آمده از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال دریافت کنند
[illegible] بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانهٔ سنگین و دیگر آلات حرب در عمل سرکار انگریزی
آمده [illegible] شروع نمودند و ثمرهٔ نیت فاسد و لشامت عهدشکنی یافتند با وجود جنگیدن [illegible]
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگریزی [illegible]
[illegible] انگریزان سازوار قتل کنند و پسرش را برداشته دیگری را بر ریاست لاهور بنشانند
مگر به جهت [illegible] که امر شدید بود قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان آن فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی ما مردم در واقع مستر برادفت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان برین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقهٔ
بسیار صاحبان انگریز بود اول با آواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق رفتار بر وی یورش کرده بضرب های شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر این حال واقعیست از جهالت و
کینه‌کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود آخر [illegible]
رئیس مذکور آنرا دارالریاسه خود ساخت در قلعه و عمارات تعمیر کردهٔ سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و در میان امرتسر و لاهور فاصله بیست و پنج کروه است مردم شب مانده از امرتسر بلاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو بر کنارهٔ شرقی ستلج واقعند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه و فیروزپور چهل و چهار کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبه شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

بیان بلوای اول

قرار یافته و در دو آبهٔ دوم که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انارکلی
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است مردم آنجا از ایام ذبح گاو باز
برداشته بودند یکی بسبب اینکه در بیست و یکم مارچ سنه ۱۸۴۶ عیسوی پهرهای گوره ولایتی [illegible]
قلعهٔ لاهور برای حفاظت شهر ایستاده پهره میدادند که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته یکبارگی
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهرهٔ خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بهیأت
اجتماعی مانع شد تا بر مردم آیند و روند در میان دروازه بدان جانوران ضرب زد چنانچه یک ماده گاو
بلاقصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند دکانها را بند کرده آمادهٔ بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا نمودند تا مردم
بازاری از شر و فساد باز دارند آن ابلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ نیشان زخمی خفیف بر چهره و اطراف برداشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری را کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری و زد و خورد ایشان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و هم بقید و اخذ جرمانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب

بیان بلوای دوم

بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر برای مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندهٔ جالندهر از این امر بسیار ناراض شده جمعی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب از آنجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما را چه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گورهای ولایتی پر ضرورست سکهان مگو بسبب

بسبب عدم سنکذاری در خواست افروخته و در خشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حکم کرد به صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم بهجوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چند کس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهاونی
جالندهر مقرر شده‌اند که گوشت گاو بی تکلف و علانیه در آنجا فروخته می‌شود و نیز گویند هرگاه
لارد صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند گلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو که در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارد صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال به بهانه بیماری سوار نشده پیش لارد صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاوکشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما درین باب نوشته‌اند که هر سکه گاو را کشته و یا گوشت آنرا به بیند او را
واجب است که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امری که خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارد صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست است و مارا حفظ
مراتب خصوصا پاسداری مذهب و دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می‌باشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید در ینجا بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت گوشت است و از سرکار
سپاه ولایتی هر روز داده میشود گلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و مقیم از کجا بهم
میرسد و علاوه دو چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که
بهم رسانیدن آن و قیمت ارزان ذمه بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر پیش صرف
[illegible] شد مردمان بنده هر روزه خواهند رسانید لارد صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بیا[illegible]

راجه گلاب سنگه بحکم لارڈ صاحب منادی درباب امتناع گاوکشی در شهر [illegible] شد گویند بعد دو

یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاو را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بملازمان راجه رسید

شد حکم سزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم

حضور نموده بود بسفارش بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم بگرفتن زر جرمانه [illegible]

ازان کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی هم قوم خود زر جرمانه را داخل سرکار ساختند

و ازان روز مردم راجه گلاب سنگه که برومیس را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلتن گوره

ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی میبافتند. در بیان کثرت سپاه و

آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سواره و پیاده و

توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و ساز و سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت

قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب

سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردید گویند هرگاه مکناتن صاحب بارادهٔ

نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر

ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آنزمان بقید حیات بود بپاس

دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت مکناتن صاحب را مع تمامی فوج همراهی تا سه روز در

لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران فوج برحسب درجه و رتبه هر کس

و هم دعوت کل سپاه با توسیع و گشاده دلی نمود و دیگر [illegible] روز ملاحظه سپاه انگریزی و

قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه

صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین هر دو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه پیاده و

صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت شلک زدن و نشانه فگندن

و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی هم بود

دلیر بوده‌اند چنانچه افسران افواج انگریزی به تعلیم آراستگی فوج سکهان نموده‌اند و رئیس ایشان که
انگریزی بود و خواسته‌اند و مآل اندیش بوده با اعتماد این فوج خود گاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی کرده
شکست یافته او خوب فهمیده است که در اصل و نقل بسیار فرق است و در این زمانه تدبیر جنگ و پایداری صفهای
اهل ولایت ختم است گو بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و تفنگ زنی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیراکه افسران انگریز بوقت جنگ برحسب دستور یعنی اسپ سوار یا بعضی
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر ایستاده میشوند و بذات خود با حریف جنگ میکنند و سپاه
با تدبیر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دائمی عادی بر اسلوب جنگ و در تبعیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشان را یکسان می‌آید و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می‌ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرأت
صاحبان انگریز در جنگ چند وجه است اول آنکه میدانند که ما این در ملک غیر مستقیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که برگردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما متصور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه بر
فرار ترجیح میدهند و نیز هر فردی از ایشان حکیم و تجربه کار دانشمند است یقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت جبن و گریز در میان قوم و همچشمان خود
از اینجا تا به ولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکاری
خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ مقابله حریف اول تصور مرگ و کشته شدن
خود کرده و بی‌حواس گردیده و سررشته تدبیر جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
زمانی از غلبه حریف موت خود را یقین دانسته بیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

به تبعیت افسران خود ناگزیر راه گریز می پیمایند و بمقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هنگامی که نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود صوبه
بنگاله و بهار شده بود بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر سکونت گزید
و در آنجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وردی
ساز و یراق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زائد پس همین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان یافته بود بالجمله چون عقده طول کشید
و اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ونسترت گورنر جنرل آنزمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوٹهی تجارت کمپنی در شهر پٹنه رفته و بعد معاودت از آنجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در تفنگ زنی و هدف افگنی بسیار تعریف کرد و
مافی الضمیر قاسم علی خان را از نمودن سپاه خود دریافت کرده بوقت مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است از این
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده برآمد نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آن را بر باد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در مباحثه و حجت بجنگید نه با فوج مقابله نمائید
قاسم علیخان که در نشاه غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر

اگر مخلص از راه دوستی او را آگاه کرده بود نشوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبهٔ اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و در آنجا هم پناه نیافته و بجای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و در آنجا بی نام و نشان مرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در اراج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود زبانی اکثر ثقات
دریافته شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هشتاد و پنجهزار سوار و پیاده حرار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو و نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و درین جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند لاشهای سکهان را در یک جا قریب ششصد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد

در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه و بزرگان او

از ثقات سکنهٔ دهلی شنیده شد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
مامور بود سه برادر حقیقی از سکهان بودند یکی چرپا سنگه دومی لبنا سنگه و سومی مها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورده بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و پتی‌دار
بوده ملکگزاری آن شمول دیگر شرکا در سرکار صوبه داری مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود جرأت کرده از سرکار تعهد آن موضع مشترک بنام خود
نموده خراج آنرا داخل سرکار می ساخت و تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
در آن [illegible] خوب متمتع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متصدیان صوبه نیز بهم رسانید و از راه بلندحوصلگی

دو سه ده دیگر کنجابیتی را اجاره گرفت و بخوبی بندوبست آن نمود و خانه معتدبه پیدا شد
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که جمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیات
وکنه تعلقداری و تحصیل ملک کماحقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بعد پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شد و پیرزه خود را درست کرد و صد و صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه‌دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت با احمد شاه رسید
و سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف ترگشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در انجا تا چند ماه
در جنگ میران پسر جعفر علیخان صوبه‌دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه‌داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می در آوردند چنانچه چرت سنگه و هردو برادرش که با خود متفق و شریک
در تعلقداری بود تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نزد زوجه میر منو که بنام صوبه‌دار
لاهور بود داده و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زاده فوج کرده
و هرکاره وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او گشتند مرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی را تنبیه و استیصال کرد و برخی را بدار السلطنه دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرت سنگه و هردو برادرانش بشمول دیگر زمینداران و مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان از محاسبه نجات نشد این هرسه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان و لرزان بیابانی نا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
نجف خان المالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چندی در خدمت سردار مذکور
اندوخت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
برحال تباه این هرسه برادر که غریب الوطن و با نواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سپارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطر شان از محاسبه این هرسه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده اعانت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هرسه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که سیر حاصل بود بسوز مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان متمول هم رسانیدند که صاحب هزار رد و هزار سوار و پیاده کردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور کسی که از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی شد و اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت درکمین نشسته جویای
قابو و وقت بود چنین حین نکبت قرین کمر بدنامی بسته ناگاه از کمین گاه برجست و
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرده و قلعه را بجاروب
غارت برروفت و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که عیب سلطنت
بالکل نمود و بناهنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش میرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران جلیله بهادری
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عمالان و زمینداران دور دست
نماند لهذا مالگزاران سرکار پادشاهی را خصوصاً که از پای تخت دور بودند بازنان از ره جنگ افتاد
هر یکی بهر طرح ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و درهمان ایام چرسا سنگه و برادرانش
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده و سپاه را بیش از پیش نوکر داشتند و بنسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنگه و لهنا سنگه که لاولد بودند ریاست
کل ته مهاسنگه برادر سومی رسید و مهاسنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه و دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مهاسنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و برادر و عموی خود
چرسا سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب و از راجگی بمهاراجگی مشتهر گردید بلکه در اخیر بادشاه

می گوانید

در بیان شمه از حال شرف الدوله سردار تورانی که ذکرش بالا

گذشته چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان در همین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان با جیم است و متوطن خاص بخارا و داشت علی گوهر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالیمقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مبذول نمود درین هنگام نواب خادم حسین خان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و بجز

و بطرف دیگر صادق علی خان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی خود باز دارد و دو سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا آنوقت
غالب و مغلوب متمیز نمیشد درمیان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
هم قوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب معسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده در قریب پتنه بمقابل فوج حریف افتاده بود گویند احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
انگریز کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوریکه
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او نمیکرد
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه با آشتی خواه بجنگ
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسند در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوه بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در انجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فایز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان جا ضلع که ازینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و چاره
جانوران لشکر میرن رسیده است مردم همراهی رسد شب درانجا منزل کرده صباح روانه لشکر
[illegible] خواهند شد مرزا قاسم جان بمجرد شنیدن اینحال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خرد
خود کرده برای [illegible] کرده آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده و بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبیخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار صد
شتر و هفتاد و [illegible] گاوان و چهار و پنج سر از مقتولان مخالف بریده و در لشکر خود آوردند
[illegible]ی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده افیال وغیره اسباب رسد حریف را مع سرها

بندر گذرانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده بود
بسیار خوش گردید خصوصاً از یافتن شتران باربرداری وغیره زیرا که بسبب نبودن باربرداری
خیمه خاص حضور بر جاموشان و نرگاوان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود که بحسب اتفاق از
قضا و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سرکار مذکور در اردوی شهزاده در عین ترشح برق
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده برحسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را میمالیدند که یکناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا دیر ازینحال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه او رفتند آقای او
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعةً شور و واویلا و حسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هر چند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده از انجا بطرف
راج محل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر ما هراسان نشود و باوجود
این همه تکلف که کردند همانساعت در لشکر او اینخبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله اینخبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر شد و قبل از آنکه شهزاده ازینخبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکباد [illegible] عرض کرد [illegible]
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او تصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را [illegible] بتکلف روانه
راج محل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از انوقت بپاسداری شهزاده میکوشیدند چنانچه یکهزار اشرفی [illegible] کلیود آز

از نزد خود بحضور شهزاده فرستاد غرض از اینهمه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت بشهزاده در وقت
کم‌سنی و بی‌سامانی و دور از پدر و خان و مان خود بود کرده تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد در تفصیل
این اجمال طولانی ست مگر خلاصه آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از
بمکر و فریب غازی الدین خان وزیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان سفر
در موضع گهتولی جناب ایشانرا بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزاده لک روپیه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در انجا اقامت فرمود و هنگام قیام پادشاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اودیسه نمود پادشاه بموجب عهد
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بود سند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بعذر
غلام قادر خان روهیله مبتلا نمی شد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف دهلی بلکه در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود و چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت هم رکاب پادشاه بوده بهر رزمی خدمتگری
نامو[illegible] بعمل آورد و عمل جاتان و حکومت این قوم ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور مع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاتان را از اکثر علاقجات اطراف دهلی گریزانیده اخراج کرد تا
راجه بهرت پور بر دریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شد و این نایب درین مهم قسم خورده بود که تا از ایشان را استیصال نکنم و نه میت نانم طعام
خوردن بر من حرام است و سواران شرف الدوله نسبت فوج جاتان هم کم بودند مگر تورانیان
بمقتضای کَم مِن فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَت فِئَةً کَثِیرَةً غالب آمده جاتان را شکست فاحش
دادند گویند نایب راجه مذکور که مرد جری و جسیم و زور آور بود از صفوف فوج خود پیشتر اسپ
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره زد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسپ را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابله حریف در آمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان است اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانهٔ
زین جدا شده حمله حریف را خالی داد و فقط بر پنجهٔ دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیرش
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حمله حریف را فوراً در خانهٔ زین آمده و تیغ را از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش سر مردودی
سر پر غرور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و گریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان در آمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و مالک اسپان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان الحال صاحب دولت و ثروت شده از حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر است که یکی از شهزادگان در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد پس بدین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب است پادشاه [illegible] از شهزادگان
ما لیاقت این امر ندارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه را

[illegible]

بعهدهٔ بخشیگری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی تر دیگر نیست شما را خلعت بخشیگری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و بمراد
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانید و
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خانزادان جلیل القدر و از چندی باید پرورش و پرداخت بر در دولت حاضر است طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود و لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور بهرهٔ وافر دارد
پادشاه این رای پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این مدت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از
پادشاه خدمت بخشیگری را برای آنصاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من
شوید الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانهٔ لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر مرا کیهان هم میسر خواهد شد بنصف آنرا تقسیم
شرف الدوله و عزیزان او خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
یکی از بزرگان شرف الدوله اینچنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم خان
بهادر در [illegible] بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
مداخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی دراز در آنجا بخوشحالی
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود بیک ناگاه بمرگ
مفاجات عزم رحیل کرد شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در فکر

اخراج و استیصال آدمی اندازی در سمرقند مناسب وقت ندانسته از میدان شکارگاه روانه بطرف هندوستان شد در آنوقت ترداو قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب و سامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود وقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا آنکه واسطهٔ کتخدائی شان با صبیه نظر بیک خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود گشت و ملک سنده را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیک خان که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سنده پیدا شد و پسر دومی شان قدرة الله بیک خان مخاطب با شرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو برادر بودند یکی عالم جان و دیگر عارف جان والد نواب احمد بخش خان مرحوم بالجمله شرف الدوله قریب ده سال در لاهور با کمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار لاهور فوت شد بسبب بهمی و درهمی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله که در بلدهٔ لکهنو آمده بود از ین جهان فانی بعالم جاودانی شتافت والله اعلم بالصواب

تمام شد حملهٔ اول لاهور

۱	حملهٔ دوم از تاریخ پنجاب	
	بسم الله الرحمن الرحیم	

تتمهٔ تاریخ لاهور که در ۱۸۴۸ء سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر بزخامه وقایع نگار
شده بود که رانی چنده والدهٔ مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعه خاص بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط مسر لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که بصلاح و مشورهٔ رانی صاحبه نوشته بود در مردم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در انجا شده بود در قلعهٔ شیخوپور که
بفاصلهٔ سه منزل از لاهور واقع است برده نمود و مسر لال سنگه را بعد از معزول ساختن
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپور
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند سببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب ممدوح صوف و رای داشتن عهدهٔ جلیلهٔ
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی مسر لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کماینبغی اطلاع و آگاهی داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
[illegible] خود متفق و هموار ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمهٔ ریاست
[illegible] پیش شده آنها دران فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
ممدوح [illegible] افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
[illegible] بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل و مختار همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود میداشت و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش
می آمد بدین سبب هیچیک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور
ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنتی آنجا مستعفی شده بولایت
تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیراکه این صاحب سابق
در وقت وقوع محاربات فیمابین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل
لارڈ هارڈنگ بهادر بود و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت بلکه در
انعقاد مصالحه فیمابین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف و
سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بودند لحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کاری صاحب
موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر و مامور
فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیداری بعز
حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت
اعمال نکوهیدهٔ سکهان که ادبار دامنگیر ایشان است و بقول آنکه **بیت** چو تیره شود مرد را روزگار
همان آن کند کش نباید بکار + امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سرزد که موجب
بردن این صاحب را از قلعه شیخوپوره در شهر بنارس گردید تفصیل اینحال برین منوال است که
بعض سرداران بدنفس و وخیم العاقبة برای افنا و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و
افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشه و غیره عملهٔ مسکوت کهر را که اهتمام
و تیاری طعام صاحبان در انخانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن زر نقد و جاگیرها با خود
متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عملهٔ این خانه شرکت در روزی که تمامی افسران
فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در انخانه قصد کنند یکروز پیشتر
ما مردم را اطلاع دهند تا شما را زهر هلاهل دهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل
کنید و بعد از این که از تاثیر زهر آنهمه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم شوند

و فنا شوند در آن زمان هر یکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلا
بعد نسل داده برای دوام شما را مستغنی خواهیم ساخت و شاید پیشگی یعنی قبل از بجا آوری
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شوند
باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدیگر و هم بتماشای رقص و سماع
مزامیر بهره‌ور شده خود را حظ و سروری بردارند در میان کمپ یک خانه وسیع ساخته بهمگی اسباب
و سامان طعام وغیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک میباشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هر گونه طعام انگریزی در آنجا نانبا و بورچیان و خدمتگاران
وغیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را مینویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
خانسامان و این خانه را سکوت کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در آنجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی میکنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنجا
قرار میابد در آن روز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند با جمله عمله سکوت کهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنمکی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از انها گرفته برحسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این امر گرفتن قسم برحسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن قرار یافته هر یکی در کمین و جویای وقت نشست تا اینکه بحسب الاتفاق
صاحب مهتمم سکوت کهر بخانسامان آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور در آن مجمع خواهند گردید

باید که برای ضیافت صاحبان فلان فلان قسم طعام واقسام حلویات وانواع
شراب [illegible] خانسامان بمجرد شنیدن این حکم با دیگر خواجه تاشان
خود [illegible] حسب الطلب آن [illegible] در ساختن این شد [illegible] بخانه بعضی از سرداران که شریک
این [illegible] بود [illegible] وقت شب رفت وخواست که زهر برای داخل کردن
در [illegible] سکوت [illegible] ایشان بگیرد [illegible] که خاص برای ذات خودش عمل آوری این امر
[illegible] کرده بود [illegible] اما شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج باوجود شریک
بودن در [illegible] تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
[illegible] صاحب [illegible] آن حال [illegible] ظاهر ساخت که فلان فلان کس خانسامان
وغیره در خانه [illegible] برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم طیاری
طعام آن روز یافته اند [illegible] بوقت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در سکوت [illegible]
خواهد شد زهر در طعام ایشان داخل خواهند کرد بنده بر راستی این حال بپاس نمک
حضور را از این [illegible] ذکر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده [illegible] سکوت که در خانه آن سردار مجمع بگرفتار
کرده طلب [illegible] مضمون نوشتهای ایشان این حال بخوبی منکشف گردد آن صاحب
[illegible] ملازم مذکور [illegible] صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای شگرف [illegible] در ورطه حیرت فرورفت
وباز بخود آمده [illegible] برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم وضبط اسباب
خانه سرداران [illegible] فرمان [illegible] سپاهیان گوره [illegible] ولایتی بسرکردگی کپتان
درانجا رفته اول آن مکان را محاصره نمود [illegible] بعد [illegible] بسته مع کاغذات
که درانجا یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند [illegible] از روی [illegible] کاغذات
که [illegible] نوشته بود [illegible] اتفاق عمله ضیافت خانه [illegible] سرداران [illegible]

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار زشت صاف و صریح معلوم دیده
نیز از صندوقچه اقرار نامهای نوشته ایشان بدست آمدند و بعضی از انها هم بخوف و رجا هم
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول کید کرا اظهار ساختند گویند روزی که جرم
شاگرد پیشه مسکوت کهر و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و دران روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمی کنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول می باشند مگر صاحب رزیدنت بسبب استیلای غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر استاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند هرچند بعض صاحبان فوج
رزیدنت را گفتند ام در قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصا چنین جرم سنگین که سبب خونریزی
حکام و دیگر معقوم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشند بسزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ بر دست و مار سر بر سنگ
سست رایی بود فسوس و درنگ الغرض همان روز یکشنبه آن همه را بریسمان دار
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شوند گویند منجمله آن جماعه سدکان
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف کرده
دیگر را زنده نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحه قصور
او را معاف فرموده از قتل شدن رهانید او نام دیگر کسان را از سرداران و مواز انجمله
نام رانی چند کور گرفت و گفت رانی صاحبه قریب دو لک روپیه را بنا کرد پیشه مسکوت کهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسیدند مگر عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانی صاحبه دستیاب نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره در ربار لاهور طلبیده
استکشاف این امر نماید بنا بران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند و چون او موجب طلب

روانه لاهور گردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی بسرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در انجا
رسیده رانیصاحبه را بطرف قلعه فیروزپور برد و بعد از قیام چند روز در انجا او را در کمپ
لدهیانه آوردند پس بعد حکم رسید که رانیصاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانیصاحبه
طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوائل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۴ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف میدارند و در همان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و هرگاه رانیصاحبه را در فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
بهندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپور است آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانیصاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند و چون
با این همه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن اینهمه نقد و جنس بسیار نزد رانیصاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که مبادا بسبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز مصدر فتنه و فساد نشوند و مشهور است که رانیصاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت هر دو دست
خود را چنان بزور مکرر بر زمین زد که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در اگره با جمعیت صد و صدکس از خدم و حشم و سوار و پیاده ا

ذاتی خود مقیم ست چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او میباشد و هر گاه برای اکتساب
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چند تا سواران سرکاری برای حفاظتش
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار دینا ناته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله سکوت کهر نیز نظر بند گردیدند و بحضور
مهاراجه صاحب رفتن نمییابند و بعد ازین معامله که مذکور شد اکنون اعتماد حکام و افسران
فوجهای انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه مهاراج لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره ولایتی در محل و دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران
که از راه نادانی و حمق اینچنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و لاسود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و مدار
اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از بودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد ملک هزارها مردم از متعلقان
ایشان در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آنصورت در لاهور قتل
عام میشد و فتنه عظیم برمیخواست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در آنجا برپا شد شهر و قلعه هر دو از گلوله های بم سوخته و ویران گردیدند و اهل قلعه
مقتول و یا اسیر گشتند

در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر ساونمل سنگه

بدانکه ساونمل سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالگزاری صوبه ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی بیباقی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او راضی و خوشنود بود و خود نیز در همه امور تابع و فرمان بردار دربار موصوف

نمانده بود بسبب اهلیان سرکار رحال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبهٔ ملتان بمولراج
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق بدو داشت تفویض
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف مینمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان است که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خاندانها را تباه و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تا هم بفریب و حیله خواهان بربادی یکدگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را به بهانه گرفتن محاسبه در دربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
ما فی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس والعین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردیده و صاحب از افسران انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال اهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمه او برآمده بود همانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور را نیامدن دیوان مذکور از

از طلب خودشان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند او را
باز بکدام حیله در لاهور طلبیده شسته در مخمصه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره او را تا با طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساونمل سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه لغایت
روز وفاتش بفهمانند و در جواب نوشت پدرم ساونمل سنگه حساب هر ساله مع زر مالگذاری
در سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود میداشت چنانچه نقول آنرا از سال
فهمیده‌ام و اگر با اینهمه شمارا در حساب پدرم شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمایند و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمیباید حساب وقت صوبه داریش تعلق
بخودش داشت نه از من بهرکیف اکنون آمدن من در انجا ضرورت ندارد اهلکاران
دربار لاهور همچنین تحریر او را حمل بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و مقرر نمودن دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را بحکومت
آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلید های قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دلانیده دهند و عمل و دخل او در صوبه مذکور بنشانند و چون سردار کهان سنگه و
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر اخلاص و نیاز پیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت بر حسب شایان و
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور بدیوان مولراج گفته فرستادند که
مابین فرودگاه ما و قلعه جائی قرار دهند تا فردا ما و شما جریده در انجا رفته بعد از ملاقات
با یکدیگر احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آنصاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع ست برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در انجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در انجا قدم رنجه فرمایند الغرض فردا بروقت معین

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در بخار رفته بودند ملاقات نموده بنشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و دو دو ح شوق ... فرمودند که ما هر دو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه دار حال ملتان آمده ایم تا فرمان معزولی شما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را شما
بسردار مذکور دهانیده دهیم پس شما را لازم است که زود در تعمیل این حکم تاکید مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضر اند و مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و انکار نیست
مگر از قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین درین صوبه چنان دستور است که هرگاه که ناظم
جدید از طرف سرکار مقرر شده می آید صوبه دار معزول و منصوب هر دو بدرگاه شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه دار جدید تفویض می نمایند درین صورت سردار کهان سنگه را که
همراه من بدرگاه مذکور رود من کلیدها را بلا تامل تفویض او نمایم که ظهور این معنی موجب تسمیت
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاها و اینچنین رسوم نیستند تبسم شده مولراج
گفتند که این چه سخن بیوقوفی و حماقت را پیش صاحبان میگوئی بدرگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت بروی
ما هر دو صاحبان بکهان سنگه حواله نمائی و بدون دادن کلید ازینجا رفتن نخواهی یافت
مهاراج که مرد متحمل و تامل اندیش بود کلام افسران را شنیده افروخته نشد و بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم نه
برای دادن کلیدها حیله نمودم بهر کیف هر چه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار افروخته و
برهم شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده و هیچ نمیگوئی بلکه کلام خوشامد و مدارا میکنی ازین مردگی که

اگه داری مردنت بهتر ست ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را فهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراهیان
شما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
میکنند که چرا بصاحبان که ترا به بیوقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت ندیدی
و برای چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما نوکر
هستید این رتبه ندارید که در گفتگوی ما صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
گشائید اگر اینها گفتید گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان غیور مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشارتی
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده یک صاحب را که موسوم بمستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد چنین سفاکی و جرأت بعجیل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مگر مولراج بمشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی را در نامهٔ اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و در عوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور بحضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده کیفیت و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
زیرا که اگر درین صورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم حفظ جان و مال و
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که مقابلهٔ افواج انگریزی شوم
او درین فکر و اندیشه بود که آن بیرو و سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بر مافی الضمیر
مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و این قدر
تشویش و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابله انگریزان می ترسی برو و در گوشه قلعه نشین تا
ما دانیم و جنگ داند که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید [illegible]
آخر مردن پس ازین که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست
ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار تا مقدور خود بجنگی اگر در صف جنگ [illegible]
کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون صلاح تو [illegible]
آنست که خزانه را بکشا تا ما مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و
بیکار بهم رسانیده با فوج اعدا که بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی دهیم و چون
مولراج اندرون محلسرای رفته و این حال را با مادر خود ظاهر کرده درین امر صلاح و مشوره
از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور نزد صاحب
رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت
پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ
و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر را مدفون کرده پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح
امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست پا مجنبان
اگر چه میدانم که تو آنچنان نادان سگ سر نبودی که اشاره بکشتن صاحب انگریز بموجب
داده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو برتافته و ادبار دامنگیر ایشان
گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسدها برپا میکنند و آخر بوبال آن خود هم راه فنا
می پیمایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند بلکه تشنه خون تو هستند اکنون
بصد در اینجرم کو از ذات تو سر بر زده است بتو منسوب کرده چه عداوت و دم بها که در
حق تو روا نخواهند داشت الغرض مادر پسر خود را مبتلا ببلیه عظیم دیده بسیار بگریست و کلید

و کلید خزانه پدرش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین منوال ست که صاحب رزیدنت
دربار لاهور حال کشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈ [illegible]
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج [illegible]
نمود و از ابتدای اینجنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ء از طرفین دو عدد جنگ بسیار واقع
شد کا بلی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله میکرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت مینمودند
تا آن بوقت غالب از مغلوب تمیز نمیگردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پسر شام سنگه اتاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده پناه بقلعه اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر اڈورڈ را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال [illegible]
چتر سنگه مذکور معلوم شد لهذا حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه تعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
میکنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عمله سکوت کهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب ست و یا این هر دو امر بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب [illegible]
پدرم افسران فوج انگریزی ابر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند بدین خوف [illegible]
از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفت و شریک دیوان مولراج
[illegible] طرفه اینکه مصلحت نیز توهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده با
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار گرداند نزد اڈورڈ صاحب بر اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه زین [illegible] از ان ج

دیوان ... شد از ملتان بر خاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پسر خود سردار چتر سنگه مذکور موجود
را هم رسانیده قصد مقابلهٔ فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود و اولیای دولت
انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدانطرف نمی نمودند لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده
مقابلهٔ سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنا بر رفع هنگامه و فساد و واقعهٔ ملک پنجاب از دار الامارت کلکته
قصد هندوستان فرمود چنانچه در ماه نومبر سنه ۱۸۴۸ عیسوی از دار الامارت مذکور بسواری
سفینهٔ دخانی متوجه آن طرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کنپ کانپور نهضت فرما
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر اگره نزول اجلال فرمودند و کمانڈر انچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطهٔ بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرٹ و برگیڈ
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبهٔ قصور که قریب لاهور است گردید
و لشکر کیویش صاحب هفتم دسمبر از مقام گوجران واله کوچ کرده در قلعهٔ دیدار سنگه مقیم شد و صاحب
مذکور قصد حملهٔ بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای ... مستعد بود نمود مگر بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود که ... دیوان مولراج پسر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ و راتک نمود ولیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت لیکن ده کس از سپاه او مقتول و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند بر خاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند ... در هفتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هری سنگه کمیدان
گوله اندازان ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در ... از شفاخانه

[illegible] از شهای انگریزی آوردند و آخر دران زخمها بمرد گویند سردار هری سنگه مذکور [illegible]
[illegible] ماند و جسم بود برای دیدن لاش او بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم
[illegible] فوج او برده بودند او را عرابه در بیابان آوردند و همین کس [illegible]
[illegible] گفته توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن سورجکال ملتانیان و گریزانیدن آنها
را مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
[illegible] کهجور برای گرفتن پناه ایستاده کرد و هرگاه بارش گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از انجا هم پس پا شدند و آن مامن ایشان هم بدست فوج انگریزی درآمد و فوج مذکور
سورجکال و مامن گاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
ملتان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شریف در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و بر کسانیکه
[illegible] فوج گوزشت لنڈ صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنجا خنده میزد و از راه
طعن میگفت که شما برای چه دلدادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
از این [illegible] چند سردار که درین جنگ فرار کرده در مقام نبود و بشاور رفتند و در جنگ
دو صد سپاه از لشکر اڈورڈ صاحب کشته و خسته گردیدند ملازم جدید بودند از طریق
جنگ خبر نداشتند و از [illegible] ولیم ملکه فقط دو [illegible] بوقت گرفتن سورجکال کشته شد و همو
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کرده گوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلٹن [illegible]
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار نا رامن ست آنکه [illegible]
[illegible] سپاه و بسیار کس از [illegible] برخاسته رفتند و آن همه سپاه که مولراج در جنگ
سابق از فوج انگسون صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی درآمد
و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود

... در این مقام موجود بود که کام اسپ اور زکرفته با نغ آمده در بهانز و زا و از سنتین و آمد
بیرون آمده بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضرست سرکار آنرا بگیرد و چونکه جنرل
... بصاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه تمام سکهان
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خود ها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته
خود را که انگریز باشد قتل کنید و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل کیمل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کیوش فرمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
بیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نگر بفاصله هشت میل واقع ست کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروز پور در لاهور که منتظر آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد عرابه همراه گلوله و باروت
بسیار زیاده از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف گاو ... از ان و خرج
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کند ... صاحب از ... سنگه رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوتله کوه ... رسیدند ...
و ... معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن و فی پلتن ششصد سپاهی
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شده و ... توپ است و همراه جنرل کوشن
... مقابله او مامور شده است کل شش هزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه وارد و صاحب مذکور آن طرف راوی عبور کرده در ... فوج ...
است و بحکم نواب گورنر جنرل بهادر چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک بلا فوج و آلات حرب بند اظرف شما ضرر و ایذا خواهد رسید کلا با سنگه

[illegible] سنگه پسر شما را که در لاهور بدست آمد قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی [illegible]
[illegible] سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی [illegible]
[illegible] ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر حال شده [illegible]
[illegible] آمد شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که [illegible]
در لشکر لارد [illegible] صاحب که مقابل سپاه مولراج است بیستم نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
[illegible] صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج نو از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد ورفت
افواج انگریزی کشاده است **کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر
واقع شد بموجب رپورت کمندر نچیف بهادر بحضور نواب گورنر
جنرل لارد دلهوزی بهادر** در خلاصه رپورت یعنی خبر کمندر نچیف این است که بفضله تعالی
[illegible] گوف [illegible] انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر بدست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال [illegible] بمواجهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله [illegible] بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاهی و بیست و هشت
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام [illegible]
[illegible] کرده داشت و من برای فریب دادن و مشغول کردن [illegible]
[illegible] حکم [illegible] کردن توپها دادم چون فوج دشمن [illegible]
[illegible] از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار [illegible]
[illegible] طرف دریا روانه کردم و چون مقام پایاب [illegible]
تهکلسن صاحب بهادر [illegible] کشتی نیز دستیاب شدند و هر گاه شنیدم که فوج مذکور [illegible]
عبور دریا کرده و فوج حریف هم بقدر دو میل [illegible] رفته [illegible] خود را [illegible]

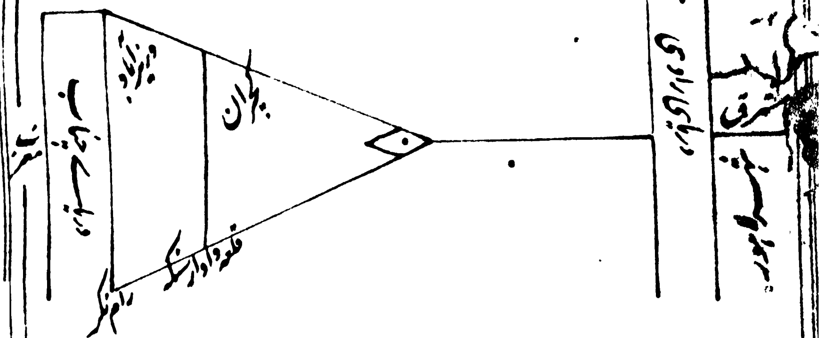
و فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بر دریا پل بیره بابسته عبور نزد و بانفوج ...
... را بر ستور برای آن گرم آوازه داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی ...
... مصروف مانند تا اینکه بتاریخ سوم دسمبر بوقت نو نیم و دو ساعت ...
حصه کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول حمله کرده توپها را سر کنانید و چون تا ... ساعت
توپها زدند و از فوج انگریزی یک توپ هم سر شد لهذا ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون برزد گلوله توپ رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج ایشان گسیخت تهکیول صاحب بنظر اینکه مردم و اسپ حمله آوردند
موقوف کرده بر فرو گذاشت مردم فوج غنیم سلاح خانه و اسباب خود را آتش زده مقطع
با دو توپ از انجا بگریختند انگاه دو رساله سواران را برای تعاقب شان شتافت و شنیده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و سه نفر مجروح گردیدند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند و
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج ما افتاد انتهی عبارت رپورت کمانڈر چیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دو آبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی درآمده و رعایای این دو آبه ... و
اطمینان از خوشدلی اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر ... قلعه های ...
... سنگه وغیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جلند بر معاودت کرده آمد و بهفتم دسمبر
کمانڈر چیف صاحب بعد ظفر و منصور شدن در کام نگر معاودت نمود و هشتم ماه مذکور ...
... و رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه ست بر شتها بار کرده
از دریای چناب ... در آنزمان ... فوج سرکار انگریزی در سه جا گرم زرم ... یکی
یکی در پشاور و دوم در هزاره در انگ بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان و افغانان
پنجاب که کثر صاحبان ... مصروف داشته است دوم در ملتان با دیوان مولراج

[دیـ]ـوان مولراج سوم با شیر سنگه و غالب است که قلعهٔ ملتان زود مفتوح گردد و نیز اگه[ی]
[...] تیر رسید و شیر سنگه که گرگ قلعه میکرد نیز شکست یافت اکنون پایداری از [...]
[...]ور و درینوقت راجه جسپال هوری که قریب جالندهر است و سر بسر کشی [...]
[...]بود از فوج لفتنت کارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافت و از قلعهٔ خود
دست بردار شده خود را حوالهٔ بارنس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حملهٔ [...]
[...] رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجهٔ دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله با عیان ایشان گوشت نیز زد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجوه بغاوت نوشته است و سوم
دسمبر سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور بعد این امر شلک تهنیت در لشکر خود سرکنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار [...]
[...] او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور [...] بد عهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم [...] ملامت میکنند و امید صاحب که در مقام بازست شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اتک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اجیت سنگه کلیان واله
[...]سیدان اکال پلتن سکهان بحضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جرنل بشا سنگه نزد [...]
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه باز دیگر محاصرهٔ قلعهٔ اتک کرده و نیز میگویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر از جان [...] امان شود بحضور حاضر شده [...]
[...] بود و شش[م] معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض بنا بر حال سکهان
[ا]ز حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
[بـ]سرکار انگریزی رجوع کرده و استعفای قصور خود نمایند افسوس که [...] نا عاقبت اندیشان

بغاوت و سرکشی اعتماد خود را برباد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان مولراج در شواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنیها می کنند و بوقت تنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و باز دسمبر یک حصه فوج بنبئ در ملتان داخل لشکر دش صاحب کردید بدین تفصیل و لشکر پیاده و یک توپخانه و پانصد سوار سندهی رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک پلتن ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایبت صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه ملتان موجود ست و بعضی نوشته اند بجهز از تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن افواج بنبئ و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و اکنون فوج انگریزی حائل ست در میان فوج شیر سنگه و ملتان لهذا او مدد مولراج در قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثر پی بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در اگره آمده استقامت ورزیده‌اند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار خشک گردیده و مردم در هر گذر و مقام پایاب عبور میکنند آمد و رفت کلان تجارت وغیره مسدود و کشتیهای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغرب [illegible] و دشواری ازین دریا تا بدهلی رسیدند و از انجا آنرا بر اشتران و عرابها بار کرده راه خشکی روانه ساختند و سی ام ماه دسمبر مذکور بجز جنگ تاریخ سوم ماه مزبور که با شیر سنگه شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چتر سنگه بوقوع آمده و چتر سنگه قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزند و ان ضرب با آن قلعه نمیرسد ستر هربرت با مهارت هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان گوله باری بر جانب [illegible] از اندرون قلعه میکند که هر دم فوج چتر سنگه میرسد و نواب گورنر جنرل لارڈ دل هوزی از لدهیانه در سواد ملتان رونق فرما گردیدند و فوج بنبئ مع توپخانه بالکل تا هشت دوم

[illegible]یت و دوم ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور ست که تا قلعهٔ ملتان بدست افواج انگریزی نخواهد آمد کمند رنجیت بها در تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در همچو جای [illegible]ست که گذر فوج انگریزی در انجا بدشواری خواهد شد و نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب بدین صورت ست

نقشهٔ راه از لاهور تا دریای چناب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بنبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاول پور داخل شده در پنجاب کورنر جنرل بهادر حاضر خواهند گردید اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان [illegible] خواهد شد و [illegible] بیست و ششم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلتن انگریزی [illegible] اهل قلعهٔ ملتان شد منجمله آن در غول راست پلتن بیست و دوم هندوستانی و پنج کمپنی گوره از پلتن ملکه بسر کردگی کرنیل فرنکس و در غول چپ پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و پنج کمپنی از پلتن سی و دوم ملکه زیر حکم برگدیر مارکهم صاحب و شصتم پلتن گوره ملکه و پلتن سوم بنبئی هندوستانی واڈورڈ صاحب بر تپّی که قریب شیش محل ست حمله نمود در آن حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف گردید و فوج بنبئی بر دیگر مقامها و غول چپ بر مقام رام تیرته و شواله حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان [illegible] اول پیش رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بود منتزع نمود و از انجا در گرهی مستحکم که در انجا قبر سانول سنگه پدر مولراج ست بلا مزاحمت در رسیدند چون فوج قلیل سرکا[ر]

قریب مسجد تکیه که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت
مسافت در انجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان را که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند
با ایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح ایستاده بودند
فوج انگریزی بگریخت ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که دران مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان بزیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از رام
خود رقصد گرفتن مقام مقبره شمس تبریز نمودند در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد [illegible]
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها برآنها فرار کردند و آن باغچه هم پاس شب رفته باز
سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانه غنیم از افتادن گلوله های توپ دو بار آتش درگرفت و بوقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد مهاراج
گلولهاهم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین تلنگه از افواج انگریزی میجر کارگن از شصتم پلتن
ملکه و انسن کلن صاحب از پلتن هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت تیک سیند صاحب
از پلتن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از [illegible] لفتنت [illegible]
از پلتن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلتن هفتاد و دوم ملکه و لفتنت
کرنیل بنسن صاحب از پلتن سی و دوم هندوستانی و انسین تکدوکل صاحب از پلتن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفتنت مل صاحب انجنیر و سه گوره از پلتن دهم ملکه مقتول و
پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در آنجا دمدمه بسته بران لفتنت
تامسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از آنجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بند و قضا بر یک دگر خالی میکردند سکهان
میخواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصره افواج انگریزی توپها
را بر فاصله هشتاد گز میزدند و از ضرب گلولها دیوار قلعه رخنها می نمودند و ازین طرف

و ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف عمد بر زیراکه در قلعه توپ انداز ان کم بودند یک کس کار دوازده کس میکرد و از گلوهای ایطرف انگریزها نقصان بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیر سنکه بود در پنج حصه منقسم ست یک لشکر زیر حکم بهنوکل صاحب در مقام کاهلیه دوم سرکردگی جنرل کیمل صاحب از کاهلیه بر اندک فاصله سوم لشکر کنند نجیب بهادر در موضع چتولیه چهارم تابع برکیدیر پی صاحب پنجم نزد است پنجم لشکر برکدیر پوپ صاحب در وزیراباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب جهت عبور معسکر انگریزی بدین سواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای آن رفتن توانند گویند دوست محمد خان رئیس کابل بسردار چترسنکه نوشت که بهجر لارنس را که برادرم سردار یار محمد خان حواله شما کرده است باز تفویض نوبی بمالی انگریز بر خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان سنه ۱۲۶۴ هجری محمد شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیر الدین شاه پادشاه ایران گردید و انچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط محض است گویند سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن مکان انوار آتش مثل رعد شد و گرد و غبار تا بسیار کروه رفته جنرل وش در آخر گلوله اندازی که او شست گلوله بم را در ان سلح خانه زده بود انعام داد و ده صد اشرفی افسر او بدو بخشید مشهور است که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همه سلح خانه پریدند و سوای آن سیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه نه هزار من باروت و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شد و سوای آن روز دیگر در گوشه قلعه نیز از گلوله بم آتش افتاد روشنی آن در لشکر انگریزی هم تمام شب ماند و چون روغن کاه و روغن چراغ در آن کدام بسیار بود لهذا روشنی تا بدور رفت و تا دو روز معلوم میشد بالجمله دوم جنوری ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی در آمد

و با مردم شهر جنگی عظیم شد و هندو سنگه سردار که اگنیو صاحب را از دست خود کشته بود قتل
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و
سامان و اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و دیگر
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ ماند مگر تا انوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضه افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار
کرده رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسیده پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرد و حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظربند دارید
تا در قلعه اتک رفته پناه نگیرد چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود که در اصابت مذکور بجان از زهر هلاک گشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان در اراضی پشاور مسلط ساخته بود
و ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف گاو کشی کردند و دو مقام در آن
دوست محمد خان روایات مختلفند نزد بعضی آنست که سکهان صوبه پشاور [illegible]
دادند بدین شرط که او مدد شان کند و سرهنری لارنس دوم جنوری از بمبئی در سنده
از سنده در بهاولپور رسیده دو مقام کرده بتاریخ ششم فیروزپور رسید و ملازمت
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت نول سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت دش صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب معروض
شما اینست که دیوانجیو خود را تفویض سرکار انگریزی کرده دهند و بدست تا سره نشان

ایشان مفید بود تا معلوم کنند که دارندهٔ او ایلچی ست و دوست محمد خان بسبب سازش افغانان
قلعهٔ اتک بران متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنل سر لارنس در لاهور رسیده با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر جنرال بهادر که مورخهٔ هفدهم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در چهاونیها برای تهنیت این فتح شلک
شود پانزده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاد
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت داشت بعد فروخت خیمه و خرگاه و غیره
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و نقبی از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آن چنان نزدیکتر برده
بودند که مردم قلعه نقب زن را دیده بروی تفنگ سر کردند مگر محفوظ ماندند و افغانان همراهی
دوست محمد خان بر قلعهٔ اتک بسبب سازش افغانان متعینهٔ قلعه متصرف شدند و بر بنگ ناموس سنگه
[illegible]لعه دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند ازینجا ثابت شد که درمیان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کرنل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمندر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فروری سال مذکور بجای مستر کیری صاحب
بار زیدنتی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان ست بسبب کثرت بارش تهلکهٔ عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
پانصد و شصت مقتول گردیدند لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانهٔ حریف رفته سی چهل توپها
را تیغ زده بیکار کردند و چند هزار را از سکهان کشتند و هفت کس سکه زخمی را در دار الشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آنقدر قریب تر بقلعهٔ ملتان شده اند که سنگی و یا خشتی که

از فصیل قلعه می ریزند بر پای سپاهیان می افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان
خود را بحواله میجر اڈورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که یکی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیانواله
این شد که بسبب نفهمیدن کام افسر خود دران معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده بایستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف اطراف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادر زاده های شیر سنگه
تیر کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا قبول
شرائط جان بخشی خود را حواله وش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را کشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام لکهو جاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را [illegible] سرکار انگریزی کرد حکم شد که در
تمام کمپنهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که شبیه مولراج و بعمر بیست
پنج سال بود حاضر شده بحضور وش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده و پناه
جان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

بیان سپرد کردن دیوان مولراج خود را بسرکار انگریزی

و قریب دو هزار مردم همیر و بنگاه من بعد مولراج بسواری بهب برفاقت چند پیاده از
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت کمپ پلٹن گوره با دو پلٹن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پهره سپاهیان مقرر و مامور کردیدند تا مردم فوج وغیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تاهم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان بر داشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش تا سی فت
عمیق ست مگر از صدمات گلولها جابجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه مینمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا مقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و هر گاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شود مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
همبرگرده در کمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب درش صاحب در خیمه
فرود کردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیم‌اند و
تاکیدست که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور کردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان آنجا خصوصاً قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سگان ست
که برای تسلط چند روزه بر رعایا انواع ستم و عیبها نموده ملک را ویران کردند و لاش اگنیو
صاحب و اندرسین صاحب که در ملتان مقتول شده بودند نبش کرده بجای دیگر در قلعه
با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بل صاحب مولف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه نسال عیسوی **نظم** مولراج چو شد منهزم و بی زر و بی زر شد
منصوری و اقبال بلنگریز دلیر شد + تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم + او با دل
من گفت که ملتان مسخر شد + تاریخ مخترعه بسال هجری ایضاً از صاحب مذکور **نظم**

چو شد مفتوح قلعهٔ سخت ملتان + و اندر قید شد مولراج نادان + زهی کو به تاریخ بحری
دل من شد به بحر فکر غلطان + شکستم فرق و باد دیوان مولراج + بدل گفتم مبارک فتح
ملتان + و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواهش
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و حکم صاحب بخیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد مگویند
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و لفتننت بوی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه در آمده بود و شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کمپ کمنڈر نجیف بها در برای بیست و چهار ساعت آمده بار رجعت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیارند و لیکن هیجده
هزار سپاهی جنگیست و همچنان دو توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ایشان یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چند آن مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و انچه باقیند خواهان صلح اند
زیرا که شنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت بوی صاحب مذکور میگفت که ما را
حریف ضرری نرسانید نقشهٔ مهر نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند

[seal:] ... نواب ... جرنیل ... رفیع الدرجه اشرف الامرا ... ارل آف ... گورنر جنرل ... ممالک کمپنی ... بنگاله ...

پلتن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمهٔ عظیم بر داشته است برای درستی
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن پلتنهای دیگر ده هنگام ماموره گردید
و نواب گورنر جنرل از راه نا قدر دانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و اسباب بقدر که

که از قلعه ملتان بدست سرکار آمده است برافواج متعینه آن که شریک جنگ بوده اند بحسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است مردم داده نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسن که بی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده دیدند که سرهای ایشان با بدن شان پیوسته بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازه قلعه آویزان کرده اند غلط محض است و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل ما پای قصور مولراج اصلا نیست در دست نامبرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری در باره مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ولر صاحب در قلعه ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جاها انبار پارچه پشمینه یافتند و در بعض مقام غله و روغن کاو از وقت ساون سنگه فراهم بود و در جائی نیل و افیون بسیار بدست آمد دو لک روپیه چهار لک روپیه مال بسبب پریدن سلاح خانه وغیره مکانات ضایع شد و سوای اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات بسیار احسابی بود و صحن قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور بود قریب چهار کرور روپیه را اسباب در آن قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده در گلابان آن کفن سر را از قبور بیرون دیدند و چون احوال جابشان معلوم شد باز کفن از رجه تمندیها و جواهر قیمتی سه لک روپیه برآمده و دوش صاحب و اندرسن باز در جنازه باکرد از ملاقات با مولراج گریزند و حکم شد که تا اخراج کل بار از قلعه برده بود

وعیال مولراج را از قلعه بیرون نهند و بسیار مردم زن . و جواهر و اسباب قیمتی را جا بجا برون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از نزد یک کس که از قلعه بیرون میرفت نقد
هفت هزار روپیه طلا برآمده و باوجودیکه بهره بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرف
نمودند روزی اڈورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید ویش صاحب آنرا بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
یکی پوتهی مذهب خود دوم چند تصویر فرانسیسی سوم کتاب طب که در آن نسخه جهت دفع هر قسم
تپ هستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدری اند
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سبک یعنی پهیکا چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع کمر زمخت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوبصورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر
او بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر ایجر صاحب بر دست راست
او بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه باکسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریزی را بنظر خشم میدید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیرسنگه از دریای جهلم عبور کرده در مقام وزیرآباد مقیم
است ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بستند و آلات حرب را
بهر جانب جمع کردند و بی بیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی تجربه ماند و این هم گمان میکنند
که شیرسنگه اول بر امرتسر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمانڈر انچیف تعاقب او سر کردند
و جنرل ویش برای کمک کمانڈر انچیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم [illegible] فوج کمانڈر انچیف

فوج کمندرنچیف از چلیان واله روانه شده قریب به بسوری رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلتن گوره و چهار پلتن هندوستانی و یک رساله سواران و یک ترب کوه نه مدزان
اسپی و یک توپخانه موجودست و رساله چهاردهم برکناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر گنگرناشا دره که از وزیرآباد تا امرتسر رفته است و دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبندگره قید کنانیدند و از لشکر شیرسنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم ست روزی شیرسنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کمندرنچیف را شکست دادیم و غالب
آمدیم لهذا فوج ملتان محاصره آن گذاشته برای کمک کمندرنچیف آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیرسنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن
قلعه ملتان در سرکار انگریزی نمودند واویلا در لشکرش افتاده و دو پلتن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فروری میجر لارنس که نزد شیرسنگه نظربند بودند با جازتش اول در لاهور آمدند بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیرسنگه آمده
و بعضی ایشان از ایلچی گری شیرسنگه انکار کردند و هفدهم فروری کوچ افواج کمندرنچیف
از سعدالله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمندرنچیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمودند که در یک خیمه دو دو صاحب بوده اسباب و مردم
[illegible] کم کنند چنانچه [illegible] بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر کرده و نیز حکم شد که هر سپاهی
از روز کوچ آذوقه سه روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فروری لشکرها روی صاحب داخل
کمندرنچیف بهادر در لشکر شد در این تاریخ مارکهم صاحب جهل کشتی را بقبض خود در آوردند
بتاریخ بیستم ... مذکور لشکر کمندرنچیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان آن

و فوج شیرسنگه بقدر شش میل ماند و فوج شیرسنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
ارکهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کمپ کمندر چیف شد الغرض تاریخ هیجدهم
ماه مذکور در لشکر کمندر چیف پانزده هزار سپاه و هفتاد توپ بود و میجر لارنس [illegible] دیگر
رخصت یکهفته گرفته در لشکر کمندر چیف آمد و شیرسنگه خریطه خطوط ڈاک که مردم او غارت کرده بود
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج بر آمده بود
اینست طلا ۱۲ تار کنگن مرصع یکزوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه مالای مروارید سه سلک
کنار قیمتی یکعدد و در شهر ملتان نه هزار و دو صد عمارت عالیشان بشمار آمده و برکری
واگذاشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرل کورٹ لیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و هیجدهم فبروری قبایل مولراج را در مکان امیرخان فرستادند و از نزد ایشان
بسیار مال و اسباب بر آمد و محکم چند کارنده مولراج نیز گرفتار شد و قلعه برن نیز در قبضه
سرکار در آمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در آن شکست فاحش بر شیرسنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدین صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز بر آمده
جنگ فیما بین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپها بر افواج یکدیگر
زدند درین دو خورد قیامت آشوب دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم و یک افسر پلٹن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
پولتکل ایجنٹ زخم برداشتند و قریب دو نیم صد سپاهی سرکار مقتول و مجروح گردیدند
و بیست و هشت توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده آنچنان درین رزم و پیکار جانفشانی نمودند که [illegible] شکست
و تردد بعض چهل توپ غنیم بدست آمد و شیرسنگه مع سپاه [illegible] تمامی اسباب خود و توپخانه
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او به [illegible] گریختند و
کمندر چیف با رسالهای سواران تعاقب ایشان نمودند و شیرسنگه را از [illegible] نیز گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهیان و چهار بار بر دمدمهای کمنڈر نخیف حمله کردند و هر بار شکست یافته منهزم گردیدند **مضمون اشتهاریکه نواب گورنر جنرل بهادر مورخه ۲۴ فبروری ۱۸۴۹ء از کمپ فیروزپور داده اند این ست**

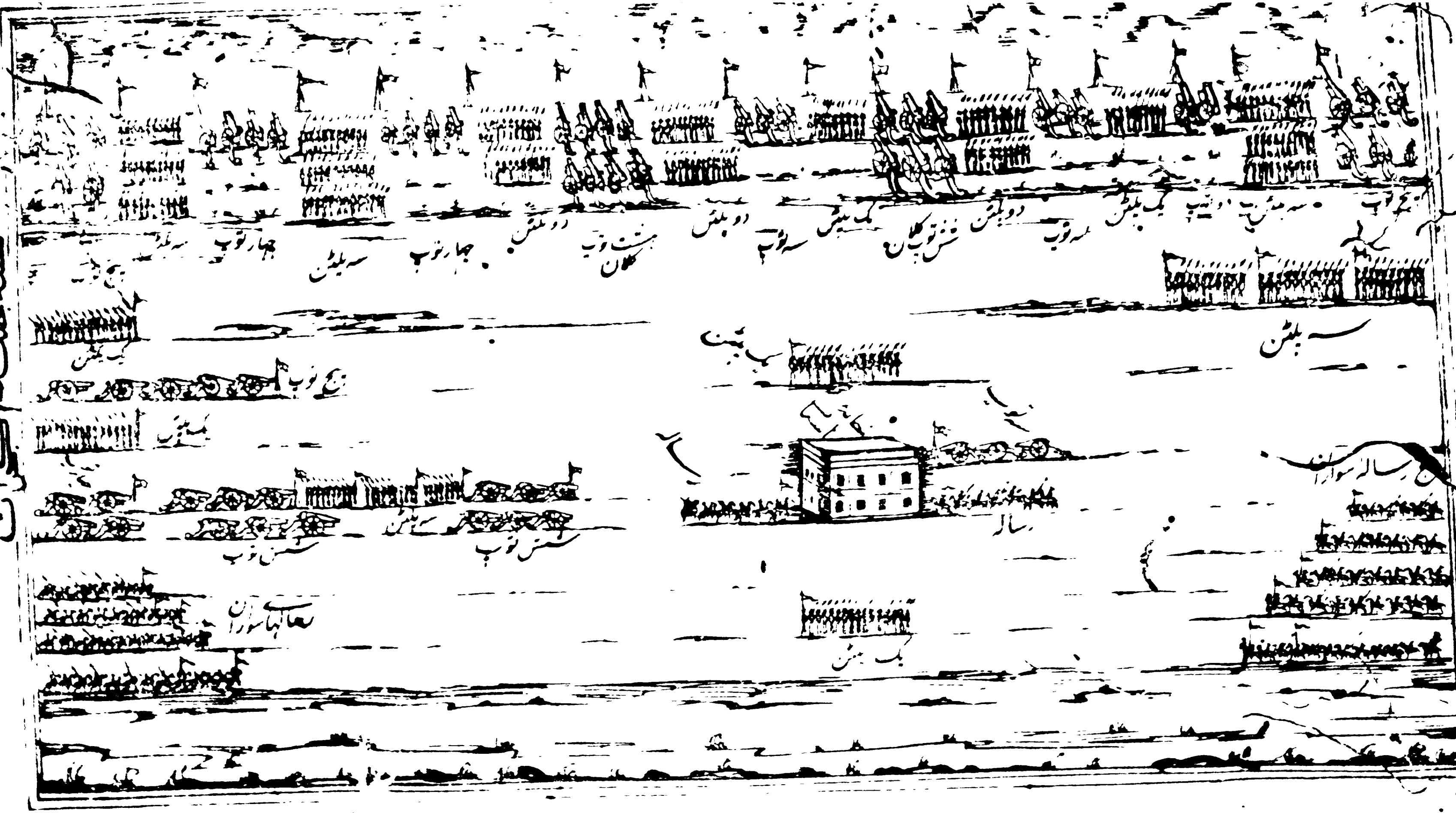
از روی چٹهی کمنڈر نخیف بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فبروری سنه مذکور غلبه و فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی منتج بفوائد کثیر شد کمنڈر نخیف مینویسند که دیروز لشکر با کمپ صاحب و دنداس صاحب که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و ما همه همراه گرفته از گجرات بطرف شاه دوال کوچ کردیم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدیم و بعد دو ساعت ایشانرا شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نا نشده زیراکه تا دوازده گروه اسباب ایشان بوقت گریز میاندیعنی در جای توپها گذاشتند و در مقامی کولی و بارود را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط صد کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار سکه که نزد ایشان شصت توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان متحمل ساختن و گریزانیدن دلیل ست بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشانرا از جان و مال بسیار نقصان رسید تفصیل آن تا لغیت خواهم نوشت تمام شد مضمون چٹهی کمنڈر نخیف و از خطوط انگریزی معلوم شد که جنرل گلبرٹ برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان [illegible] و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح نقصان نشد و [illegible] تر بهانقدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامد و بهره گشتند کمنڈر نخیف صاحب [illegible] شده در کمپ خود تشریف آوردند جشن انتظام فتح [illegible] ایشان [illegible] از صغیر و کبیر به ثناء و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان شدند

مردم در این سال در لشکر انگریزی میگویند که باوجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی داد
شاید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که سرکردگی درانیان شریک شیرسنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان صف جنگ
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بعد از چهل و سه توپ اعدا بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلپش دو بند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته بسه جانب گریخت یک گروه بطرف پبر و دیگر بجانب جهلم رفت و
لشکر جنرال گلبرث بطرف دینگی و کرنیل صاحب بطرف مبه نهضت نمود و سردار چتر سنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و وضع توپخانه و رساله بتصویر بود



نقشہ جنگ گجرات



و میجر سکوت صاحب انجنیر نبی قلعه ملتان را بازار سته می کنند که جنگی کرده و مکانات اندر از سرکها
می پرانند و انبار خاک را بر دسته شهر و قلعه را صاف و رخنهای دیوار را که بضربات گلولهای توپ کلان
شده بود و بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و پلتن هندستانی مردم در ان قلعه
خواهند شد شام سنگه و رام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند در پای کنند بحنیف بهادر
زخمی خفیف رسیده اخبار نویس جلیان نوشته که دوست محمد خان سردار یوسف زیان
پشاور نوشته بود که فوج را جلد تیار کرده بفرستد و سردار چتر سنگه هشت هزار روپیه بخان
مذکور فرستاده است و نیز این سنگه سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار
کرده در لاهور رسیدند و پا بجولان کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است
بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد جنگ سیدارند و میگویند که نزد ما توپ نیست تا شمشیر
خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع
سرکشان و همراهیان لشکر سکهان نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان
باید که رفاقت سکهان را گذاشته بیایند و هرکه در سرکار انگریزی دریندوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن خانه خود ها در
عمل سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد جاجت روائی
ایشان خواهد کردید بشرطیکه بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری سانند
و بیستم فبروری دیوان مولراج را بر بهیل ڈاک در لاهور آورده و در شهر بر فیل سوار کرده
در مکان بی بی چند کنور فرود کنانیدند و از پیشتر در آن مکان شد و بست پهره گوره های لایق
بود و همانوقت کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته بهر چیز [illegible] گفت و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقید است رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنج هزار روپیه را جاگیر دیگر [illegible] تاریخ بیستم
مارچ سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر گلبرت صاحب بهادر در [illegible]

کورنر جنرل بہادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل کلبرث صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
گریختگان رفته بود محنت شان ثمرهٔ خوب داد که سرداران مذکور تنگ شده خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه کلاب سنکه بسبب دادن زهر قضا
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنکه و شیر سنکه میجر لارنس و میم ایشان را و لفتنت بوی صاحب
و لفتنت هربرت و مستر طامسین و بی بی ایشان را که زیر پیشتر رها کرده در لشکر انگریزی
بحافظت تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل کلبرث تعاقب دوست محمد خان
که چند روز دران اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان درهٔ خیبر که طامع زر دوستند
بطمع یا قصد زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که هم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان کرده
کپتان برای تجویز چهاونیهای افواج انگریزی بجانب بسیار دریای جهلم زمین را پیمایش
می کنند و نواب کورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکنند بخفیف ایما فرمودند که هنوز
جنگ قائم است و فساد بر پا و فتح تمام پنجاب آنوقت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان و افغانان
کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از ملک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل کرده شوند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اتک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بمجرد داخل
شدن لشکر جنرل کلبرث از پشاور در گریخت و بسیار زر زنجیر پای داده صحیح و سالم بدر رفت
و نیز بموجب حکم نواب کورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان در
چهاونیهای کلان شلکهای تهنیت سر شد و اکنون منظور اعیان سرکار انگریزی آنست

آنست که برحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارڈ هارڈنگ گورنر جنرل بنگاله در میان سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان با زبا سرکار قصد جنگ خواهند کرد ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب کرد لهذا به لفتنٹ گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین چهار کس مددگار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خودها را حواله سرکار نموده‌اند و سر نفر یک روپیه یافتند و خبر است که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور خواهند برد و از انجا به هندوستان و پانصد قیدی ملتان را که دران اکثر اکالی و سندوسکهی و فقرا اند در فیروزپور آورده‌اند حساب خراج ضلاع پنجاب بموجب تشخیص دیوان دینانات در دربار لاهور

ملتان	دوآبه باری	دوآبه رچنا	دوآبه جج	دوآبه سندساگر
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک
پشاور	هزاره	ڈیره غازی	دیره اسمعیل خان	جاگیرها وغیره
[illegible] لک	[illegible]	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک

میزان کل یک کرور [illegible] لک [illegible] یعنی یک کرور و هفتاد لک و پنجاه هزار روپیه سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه است در برباشند کان شهر ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید است و به اهلکاران تاکید رسیده کسانیکه از ملتان برخاسته بجای دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که در ۱۷۴۶ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قواعد نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصیان جهاز و جز طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ پلاسی

در عهد نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره و هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۱۶ گوره سپاهی پیاده ۱۰۶۹ گوره گوله انداز ۷ هندوستانی
ترک سوار ۱۲۶۰ هندوستانی سپاهی ۱۲۰۲۸ جمع کل ۱۰۰۲۵ و در ۱۸۱۷ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۲۰۲۰۹ بودند و در جنگ برما یازده
پلتن گوره و بوقت محاصرهٔ قلعه بهرت پور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک بهادر
سه رساله دراگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در ۱۸۴۵
و ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و سیجده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در ۱۸۴۹ عیسوی نزده پلتن گوره و سیجده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بروی غالب آید و سوای شمار افواج
انگوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنل و جنرل هستند که با تدبیر و پا مردی جنگند و
بجنگانند و گویند رعایای پنجاب خصوصا مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بدخلت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از بامهای
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در انجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاهیان
گل افشانی کردند و بتصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکور
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام مارا میسر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بقصد بر هم زدن فیروزپور
دریای چناب در محاصرهٔ فوج انگریزی عبور کنانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا یک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد کرد و به سر دفتر
کلیان سرهنری لارنس بهادر بمشاهره هفت هزار روپیه و دو صاحب دیگر هر یکی

بر ماهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان [illegible] بنام
دلیپ سنکه با دیکر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد که اشتهار
کورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیکر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکار انکریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبًا که در بنارس
قرار خواهد یافت و جاکیر راجه تیج سنکه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نورالدین
بحال خواهد ماند و جاکیرهای دیکر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنک نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اکینو از حلق کشیده مقتول خواهد کردید
زیرا که او قاتل صاحب مذکور را فیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرت با
افواج قاهره انکریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انکریزی خصوصا
بنکله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و هنوز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انکریزی بود بطرف کابل راهی کردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد بکید و مقابله با فوج انکریزی از پشاور بدر رفتند

نقل خلاصه اشتهار نواب کورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ع

از کتب فیروز پور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنکه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انکریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انکریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

کردند مقابله افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول کردیده
و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از در جنگ اخیر آن طرف ستلج عبور نموده قصد
لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار
را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج
خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیما بین
سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بران همه قول
و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط
عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه نعلبندی که دران مندرج بود ادا نکردند و نیز
قرضی که گورنمنت هندوستان ایشان را داده بود ندادند و علاوه سکهان و سرداران
ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمه خود اختیار کرده بودند بعمل نیاورده
برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند
بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط
کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت
رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد
کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار
خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک غیر بلا سبب هرگز مرکوز
خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک
پنجاب ظاهر و هویداست ولیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری
باید کرد تا بران سرکشان آنجا را که از سرداران خود نمیترسند مطیع و منقاد خود سازند
بنابران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان
از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک

هندوستان گردیده سرکار انگریزی مدام نسبت بمهاراجه موصوف بعنایت و چشم
بمیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار جنگیده‌اند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت و نباید احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا درامری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده‌اند جاگیره مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد گردید و تمامی قلعه‌ها و قلعچه‌ها که در ملک پنجاب هستند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آن چنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل بمردم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار گردند
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
اینملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درینصورت باز توقع چشم
مهربانی این سرکار درباره خود ندارد بل سزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار حسب الحکم
نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب بهادر سکرتری
گورنمنٹ آف انڈیا جاری گردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه ممالک
هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هر جا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق در سرکار انگریزیست	[illegible] کرور	[illegible] کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب و رعایا وغیره	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
ملک برما که آنرا آوا نیز گویند	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد لکه	یک لکه و پنجاه هزار

لارد دلهوزی [illegible]

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سنده	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	سابق هفتاد هزار سپاه بود بالفعل [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک	میزان کل ۳۳۲۶۲۵۶۷۹ یعنی سی و سه کرور و [illegible] و بست و پنج هزار و ششصد و هفتاد و نه	

در بیان شمه از حال مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن
او ملکهای اطراف را گویند رنجیت سنگه مذکور در ۱۸۰۴ع بر ضلاع افغانستان
که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا
متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت
لاهور ساخت من بعد بر ضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل
ملک پنجاب نمود و در ۱۸۰۸ع سر چارلس مٹکف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن
عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجیت سنگه بر عهدنامه
دستخط نمیکرد و آخر دریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو سرکار
غرضی از ملک او نیست در ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس ازان زمان تا آخر عمر خود باوجود
اغوای همراهیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و محبت
نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود در جمله آن بیست و پنج هزار فوج خود
را به نسبت دیگر سپاه زاید تنخواه داده آنهارا قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

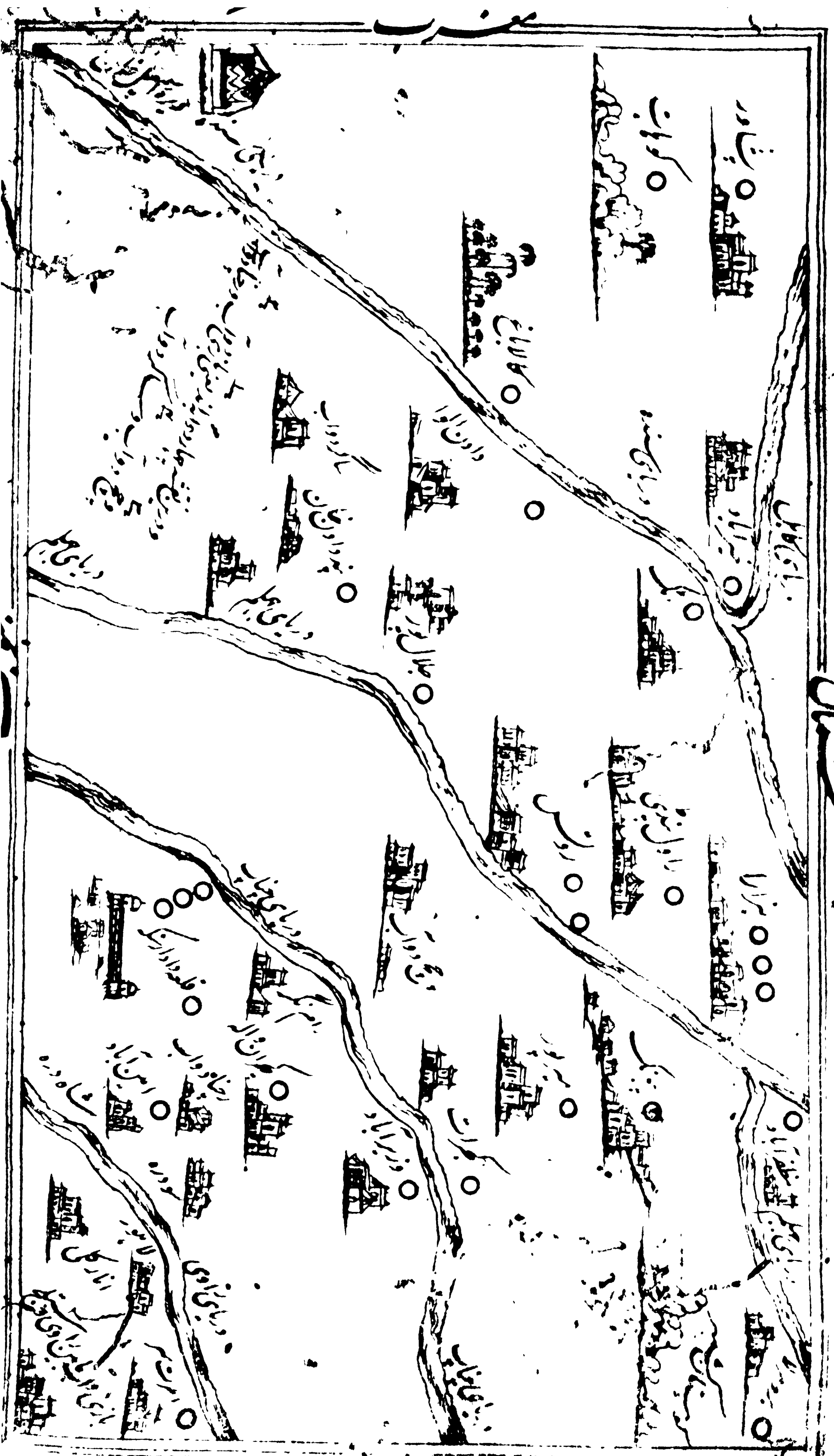
میکنانید و بجمله این بیست و پنجهزار سوار و گوله انداز بوده بودند و کلیه توپچی آموختند و چند
فرانسیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت و یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بود و پنجاه هزار سوار و پیاده را که اکثر ایشان گورکهه بودند
تنخواه نقد و زمین داده بود و در سنه ۱۸۱۸ء صوبه ملتان و پشاور و در سنه ۱۸۱۹ء کشمیر را در قبضه
خود در آورد و در سنه ۱۸۳۸ء با لارڈ ولیم بنتنک گورنر سابق هندوستان با کمال شان
و شوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیمابین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بروقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در سنه ۱۸۳۹ء بعمر پنجاه و هفت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقهٔ ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد بمرتبهٔ
اعلی بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده و در خصائل او صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مهلکه نمیکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود میداشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود ولیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمیکرد و اگر در مهمی از وی خطا هم واقع میشد بسبب
آن خطا رخنه در امور سلطنت و یا در اسباب حکومت او راه نمییافت و دلیل بر
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشی همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت که مجرم را بعقوبت شدید از کمال بی رحمی قطع اعضا و مثله کردن [illegible] گشت و بار او را کوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه مثل [illegible] داشت مگر بنسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان مراتب بهتر و منضبط بود و در وقت فوت آمدنی ملک لاهور بقدر دو نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکار وی قریب دوازده کرور روپیه را نقد و اسباب بود تا هم تنخواه فوج او تا یکده ماه بر او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کار و بار تجارت در ملک او بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب خواهش او نمیشد و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بود که حد شمالی ملک او ملصق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعده آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل بادامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازه ششصد میل [illegible]

نقشهٔ ملک لاهور

قاعده این مثلث که از جانب شمال بکوهستان همالا پیوسته است بقدر چهار صد میل باشد

و آبادی ملک او در زمین برابر و هموار بنسبت کوهستان بسیار است [illegible] اطراف این پنج دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز [illegible] اند یکی را دوآبه بازی گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه [illegible] نامند



خاتمه تقریظ کلک گهر سلک خسرو اقلیم سخنوری اختر برج معنی پروری فاتح کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول بارگاه لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مد ظله العالی

به نستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحه توحید مالک الملکی ست که بساط
قهرمانیش از ازلی تا اعلی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در بیدای ناپیدا کنار تمجید
جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش سر که و مه تن برضا و تسلیم در داده حکم اندازان فهم و فراست
در معرکه ادراک کنه ذاتش هم چو تیر بتاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از دعوی محال
جعبه صفاتش در خانه کمان گوشه گزیدن ع تا علم صبح برافراخته سرخ شفق از آن
ساخته ماه نوست از پی یکانه اش تیغ هلالی ز سلح خانه اش انضامی پی تیغ قضا
بر نسبت مختاری نهاده که مشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام
واجب الادا بزبان شاه گوید گانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش
بطغرای و ما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم التمغای و لکن رسول الله
و خاتم النبیین مکمل ع چو منکر تیغ او شد از جهالت سر افکند بر آب ندامت سلیمان
نود مهره رهگزارش سکندر جاه و هر آیینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام
بخون دشمنان اسلام خوابانده و نائبان وساده خلافتش ترکین در سینه کافران بیدین
نشانده ع صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر
سرمه چشم اعتبار برای نظارگیان بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد [illegible] جوشن گزار حوادث
زمان همیشه بخون عزیزان خضاب بست و ششیر انکر دار سفاک دوران مدام دست و گریبان
مملوی الکلام کتاب کافی [illegible] یکی مقام دیگر ست و نو بنی دیهیم صاحب افسری [illegible]

تا آسمان تیغ سحر و تیغ زر بمیان آورده چها انگشت حیرت اصحاب عرش به [illegible] نکرده

که یکی را از شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر به تاراج داد چه وقت باد کارزار

که نام آوران را کند کارزار بی تلون چنان می‌کند هنگام کاشتاز دو رنگی لیل و نهار [illegible]

و دگر زیر دست یکی را ظفر دیگر را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال نتایج ورود افواج لشکر

و مقابله و قشون جدید و محاربه سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که گیتا را محل

جولانگاه معانی قصب السبق ربایی محاضر نکته دانی فارس مضمار بلاغت شهسوار عرصه فطانت

تقدمة الجیش نثاران سر لشکر جادو نگاران هدف تیر خطای کلکش عقدهای علم و هنر و اشکافی دقائق

فنون تیغ کوششش را جوهر سزاوار مناسب اسم منشی مولوی عبد الکریم ادام الله بعدم

بالمرادات بلغه اقصی الغایات تحقیق وافی و تنقیح واقعی از بیان انگریزان و اخبار اردو به عبارت دلکش

نگاشته و خالی بود دلش از زائد و ناراست نصب العین همت داشت بملاحظه صدق بیانش

[illegible] بنا بناست که خبر از احتمال کذب مبر است هر فقره‌اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از [illegible]

سطورش فوج معنی صف آرا و تار سطر تربیت کاکل دلربا در بر تیر اگر بفرض و تقدیر شاخ طوبی قلم کنند

بمقابله تیزی این تحریر تیغش نخواهد برید و ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هدف گردد هم

و ودود براقت و رقمش نتواند رسید سبکه قصص و حکایات طبایع انسانی را مقبول و مستحسن برسند

وقائع و محاربات محبوب است خصوصا گوشها بر آواز کوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای

طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلمرو همت سپهسالار حشم فتوت حاجی حرمین شریفین

مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هر گونه مقصودش بدست و علم قابلیت آسمانش

بر تا دولت همه در دست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع بر کشید و متفحصان آثار طوارق

روزگار را آینه مباهات گردانید و ننگ انام هادی برای نام این چند سطر پریشان نگاشت

و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه که از تالیف و طبع

پسندیده طبع هر نکته سنج رقم کرد از بهر تاریخ شک که سال هزار و دو صد و شصت و پنج

خاتمه [illegible] سخن شیخ محمد عبدالرحمن [illegible]

زیب افزای خاتمهٔ محررات نگاربدان صحیفهٔ قرطاس تحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم محکمش تیغ آسمانی
شکل [illegible] فیروزه‌گون [illegible] هاست و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
صف کهکشان آراسته و صفوف آرای افواج حروف در عرصهٔ کاغذ برقیم نعت کشورگشای
که دین متینش ناسخ جملهٔ ادیان است و رواج سکهٔ کلمه‌اش از زمین تا آسمان اما بعد این
کتابیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع سراجوا
ملقب بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمة الجیش بلیغان روزگار و ترصیف نظیف
سردفتر فصیحان ذی اعتبار ناثر عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزیله حاوی
فنون جلیله جناب فیض مآب شعر بر سر طور معانی کلیم مولوی منشی عبدالکریم [illegible]
مدظله که نثرش را با نثره نسبت دادن گردن عدل خردن و خون انصاف ریختن است
و شهرت انشای دلگشایش در بلاد تیغ و تریخ برای دبیر فلک الخیمه [illegible] کوس سخن
بنام نامیش نواخته‌اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
بود زانوی ادب پیشش ته می‌نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان [illegible] میسود
نقطه که از قلمش چکد برای اعدام عداکار تیر تفنگ کند و دری که از خامه‌اش سر کشد
سنان سینهٔ مخالفان هم آهنگ باد و بالجمله این شاهد مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غازه طبع
بر رو مالید و پنجم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۵ هجری بر عفت شده نظارگیان را محو تماشای
خود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف محمد عبدالرحمن هم در قطعهٔ تاریخ فتح این مهم
گرم هستان‌سرایی است

قطعه

چون درین وقت ز تقدیر خدا — چشمها دیده شکست لاهور [illegible] تاریخ
خرد با احسن گفت گردید شکست لاهور ۱۲۶۵

ایضاً

چو شد پنجاب [illegible] خسرو با — بهای کمپنی شد فتح ابواب
مرتب شد کتاب افغانستان — لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
بسال [illegible] سر پنجاب برگیر — که باشد این لقب تاریخ نایاب

				۵۲	۱۰						
		خود			۱۲	گذرانیدن					
	۳	مہرمنسند	سیرفت	"	۳۰	یابامزم	با				
	۶	بنگ	بہنگ	۵۴	۱۳	بوو	بودند	۸۶	۱۱	مذکور	مذکور کلان او
	۳	بصلوبدید	صلوبدید	۵۸	۱۴	[illegible]	ج نقل	۸۷	۳	گورنرہ	گورنرجنرل
	۵	نصرسیار	اعیح	۵۹	۶	[illegible]	[illegible]	۸۸	۹	وحوالہ	وخود با حوالہ
	ایضا	درسال	سال	۶۴	۲	بیچیک	[illegible]	۸۹	۱۱	وود	[illegible]
					۱۰	بیداری	وبیداری	۹۰	دنقشہ	ازیل	ازبل
					۱۲	وقول	بقول	۹۱	۱۴	روپیہ	روپیہ
		اوڑانگ	ہاروگ		۵	افتا	افتا	۹۲	۱	نبردند	نبرندہ
		[illegible]	بنگی		۱۳	تمامے	تمامی افرزا	۹۳	۴	شادرہ	شاہ درہ
	۹	کمپنی	کمپنی	۶۸	۷	نوشند	نشوند	۹۴	۴	خرلطہ	شیرسنگہ خریطہ
	۷	کاربانان	گاڑی بانان	۷۳	۱۳	بدون	گوبدون	"	۸	لپند	لبند
	۱۸	عیدگاہ	عیدگاہ	۷۵	۷	صوبہ وار	صوبہ دار	۹۸	۱	زنگھا	سرنگھا
	۱	"	"	"	۱۵	بعضی	بعضی	۱۰۱	۱۲	ا	تا
	۳	راوب سنگہ	نوب سنگہ	۷۷	۱	ہرمی سنگہ	ہری سنگہ	"	۲۱	ہنزی	ہنزی
	۵	معرجنگ	نصرت جنگ	"	۴	بانہ	باختہ	۱۰۶	۱	منجلہ این	منجلہ اینجا آن
ایضا	۱۷	رودربان	دودربان	"	۴	مورجال	مورچال				
۴۹	۱۳	ت		"	۵	سہ کاری	سرکاری				
	۹			۸۰	۲	آواز	آوازہ				
		خاطر	بپاس خاطر	۸۴	۱	سوم	سوم درمقابلہ				
				"	"	کہ	کہ اکنون				
		جہت	ہرجہت	"	۱۳	جان	ازجان				